

ایرانیان از دیدگاه قرآن

<https://t.me/shenakhlib>

گردآورده:

م. اوزنگ

https://t.me/shenakht_lib

در دفتر کتابخانه ملی بشماره ۱۲۴۶ - ۵۰۱۱۹ نوشته شده

اسکن شد

کتابخانه تخصصی
تاریخ اسلام
تاسیس ۱۳۷۴

ایرانیان از دیدگاه فران

گرو آوروہ :

م. اوزنگ

به روان پاک بهشت آشیان حاج ملاسداالله مصلحی زنجانی
پیشکش میکنم که نزدیک چهل و دو سال پیش در
زادگاهم کتاب افشار آذر بایجان به من تفسیر قرآن یاد
داد و مرا از دریای دانش این کتاب بزرگ آسمانی
بهره‌مند ساخت - روانش شاد باد .

رازهائی از قرآن در بارهٔ ایرانیان

در قرآن که گنجینهٔ گرانبائی از رازها و ریزه‌کاریهای ارزنده و آموزندهٔ دینی و دانشی است، به يك دسته آیه‌های ستایش‌آمیز برمیخوریم که دربارهٔ گروهی از مردمان خداپرست و نیکوکار و دلیر و استوار در پیمان و پابرجا میباشد.

پیغمبر بزرگ اسلام اینگونه آیه‌ها را آشکارا وابسته به ایرانیان دانسته و از آنان به نیکی یاد کرده است. مانند آیهٔ ۵۴ سورهٔ مائده و دنبالهٔ واپسین آیهٔ سورهٔ محمد و آیهٔ سوم از سورهٔ الجمعة.

در آغاز سورهٔ بنی‌اسرائیل از آیهٔ ۴ تا ۶، دربارهٔ گرفتاریهای یهود و رهایی یافتن آنان سخن میراند. پیغمبر اسلام در گزارش این آیه‌ها آشکارا از کورش پادشاه پارس یاد میکند و او را مردی دیندار میخواند و آزادی بنی‌اسرائیل را بفرمان خدا از او میداند.

در سورهٔ کهف به نام ذوالقرنین و داستان او برمیخوریم که فرمانروائی نیرومند و خداپرست و دادگر بوده و در لشکرکشی‌ها برای سرکوبی یاغیان، با یاری خدا پیروز شده است.

شادروان ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ پیشین هندوستان، با ژرف‌بینی در پیشگویی دانیال که از غوج دوشاخ یاد میکند و آنرا نمودار پادشاهان ماد و پارس

رازهائی از قرآن

میخواند ، ذوالقرنین را کورش بزرگ دانسته و گفته‌های قرآن را با کارهای بزرگ او سازش داده است .

شاید بجز اینها که یاد کردم ، باز هم آیه‌های دیگری دربارهٔ مردم ایران باشد که من از آنها آگاهی ندارم .

سالها در این آرزو بودم این گوهرهای گرانبها به روی کاغذ و نبشته بیاید و به دست پژوهنده‌گان برسد تا به ارج و ارزش آنها پی ببرند و شایسته‌گی خدادادی ایرانیان پاك‌نژاد را از این راه دریابند .

چون خودم با سرگرم بودن به کارهای دیگر نمی‌توانستم در این راه گام بردارم ، در این باره به برخی از دوستان که از دانش قرآن مایه‌ئی دارند ، پیشنهاد کردم . آنان نیز خوششان آمد و پذیرفتند که این کار را انجام دهند ، ولی بجائی نرسید و بهره‌ئی به دست نیامد .

گرچه من خودم نمی‌توانستم برای انجام دادن این کار بزرگ و خجسته گام بردارم ، اما از یاد هم نبرده بودم . یعنی همیشه در اندیشه بودم و افسوس و اندوه میخوردم که چرا این فرخنده سخنان نویدبخش آسمانی به پیکرهٔ نبشته درنیاید و پژوهنده‌گان را بهره‌مند نسازد ؟ می‌اندیشیدم که چرا خودم در این راه گام برندارم و به آرزوی دیرینم جامهٔ کردار نپوشانم .

سرانجام کاربایاری خواستن از خدا سخت آماده شدم و برای خواندن تفسیرهای گوناگون به تکاپو افتادم و بیش از ده تفسیر بزرگ و ارزنده را از نو بررسی کردم و آیه‌ها را با فشردهٔ سخنان وابسته به آنها بیرون آوردم و در این دفتر گنجاندم و در پیرامون آنها به گزارش و گفت‌وگو پرداختم . امیدوارم پاکدلان را پسند افتد و مایهٔ آرامش جان و روان گردد . باید همین جورهم باشد . زیرا سخنانی است که از گنجینهٔ دانش ایزدی برخاسته و چراغ فراراه دلباخته‌گان رازهای دینی و

رازهائی از قرآن

دانشی میباشد . بویژه اینکه دورنمائی از شایسته‌گی خدادادی مردم آزاده ایران را نمایان می‌سازد و بر سرافرازیهای آنان در میان جهانیان می‌افزاید .

ما هنگامی که در برخی از نوشته‌های دانشمندان کشورهای دیگر به سخنانی برمیخوریم که در ستایش ایرانیان و نشان دادن ارج و پایه آنان است ، بسیار خوشنود می‌شویم و به‌خود می‌بالیم و به اینگونه نویسنده‌گان درود می‌فرستیم .

اکنون که به نویدهای بالاتر و والاتری از زبان خدا و پیغمبر درباره ایرانیان برمیخوریم، چرا باید به خود نبالیم و خورسند نشویم و اینگونه سخنان خجسته و ارزنده را که مایه سرافرازی ما ایرانیان میباشد گرامی بشماریم و سپاس خدا را به‌جانی‌آوریم .

https://t.me/shenakht_lib

بلی . به خود می‌بالیم و این خجسته سخنان آسمانی را چون جان و روان گرامی میداریم و در سر آغاز شناسنامه سرافرازی‌آمیز مردم پاك‌سرشت ایران جای میدهیم .

اینها که می‌گویم و می‌نویسم ، زمینه‌ایست برای پژوهشهای آینده . شاید دانشمندان ژرف بین آیه‌های دیگری نیز در این باره سراغ داشته باشند و از راه کمک و نیک‌اندیشی مرا از آنها آگاه سازند تا در چاپ دوم کتاب بنام خود آنان بکنجانم و این گفتار شیرین و دلنشین و آموزنده را رساتر سازم . یا اینکه خودشان کتاب گویاتری در این باره بنویسند و آگاهی بیشتر و بهتری در دسترس مردم بگذارند .

از دوست دانشمندم آقای ابراهیم دیباجی سپاسگزارم که در کتابخانه دانشکده ادبیات ، کتابهای نیازمندی را پیدا کردند و در دسترس من گذاشتند و با دلبسته‌گی فراوان از برخی آگهی‌های سودمند نیز بهره‌مند ساختند .

برای اینکه ارزش نیک‌اندیشی و یاری و همکاری نیکوکاران پوشیده نماند و برای پیروی کردن دیگران نمایان گردد و دانسته شود که در نوشتن و چاپ و

رازهائی از قرآن

پخش کردن کتاب کسان دیگری نیز از راه پشتیبانی و یاری همبهره هستند و این کار تنها بدست خود نویسنده انجام نمی‌گیرد، از این رو بفرمان دین و دانش بایسته میدانم در اینجا از کمک و یاری دوست دانشمند آقای علی حق‌ازلی معاون اداره کل کتابخانه‌های وزارت فرهنگ و هنر در چاپ این کتاب یاد کنم و از این نیکمرد پاک‌سرشت و روشندل و فرهنگ‌دوست و میهن‌پرست سپاسگزاری نمایم.

آشنائی و دوستی من با این پاک‌مرد نیک‌منش و سودرسان پیشینه و داستانی دارد که باید بازگو کنم تا دانسته شود نیکان و پاکان با هم بسته‌گی دارند و از نیروی همبسته‌گی و یاری آنان است که به دیگران نیز بهره میرسد و کارهای سودمند انجام می‌گیرد.

آقای جمشید بهروش دبیر کل هیأت امناء و رئیس اداره کل کتابخانه‌های وزارت فرهنگ و هنر را بسیاری از دانشمندان خوب می‌شناسند. مردی هستند و ارسته و قروتن و مهربان و نیک‌اندیش و سودبخش و بهره‌ور از دانش و بینش. روی همین خوی نیک و پسندیده، سالهاست با هم دوستی گرم و بی‌آلایش داریم. گاهی به دفترشان میروم و از گفته‌های شیرین و آموزنده‌شان بهره‌ور می‌شوم. چند سال پیش آقای حق‌ازلی را در دفتر ایشان دیدم. اگرچه نشانه بزرگ‌منشی از چهره و رفتارشان نمایان بود، ولی بهروش بزرگوار که معنی نامشان دورنمایی از درویشان است، از ایشان بنیکی یاد کردند و ما را با هم آشنا ساختند و به ایشان سفارش کردند که اگر کاری داشته باشم روی خوش نشان دهند. از آن پس گاهگاهی هم به دیدن این دوست تازه می‌رفتم و درباره کتاب و فرهنگ و دانش گرم‌گفت و گو میشدیم.

چندی پیش باز هم مانند همیشه‌گی به کتابخانه ملی سرزدم و به دفتر ایشان رفتم که دیداری تازه کنم. پرسیدند چه کاری در دست دارید؟ گفتم کتابی است بنام

(ایرانیان از دیدگاه قرآن) . گفت از نامش پیدا است که کتاب ارزنده‌ئی میباشد .
گفتم امیدوارم چنین باشد . سپس پرسید در زیر چاپ است ؟ گفتم خیر . پرسید
چرا ؟ پاسخ دادم کتاب سروده‌های باباطاهر همدانی و کتاب آتش نیایش تازه از چاپ
درآمده و پخش شده . باید کم‌کم به فروتر برسند و پول خود را دربیاورند تا از زیر
بار وام دربیایم و پس از آن به این کار بپردازم . گفت شما کارتان را لنگ نکنید .
کتاب را به چاپخانه بدهید و کار را دنبال کنید . از سروده‌های باباطاهر و کتاب
آتش نیایش برای کتابخانه‌ها شماره‌های زیادی میخریم تا برای پیشرفت کار شما
کمک باشد .

https://t.me/shenakht_lib

بلی . این کارگشای نیک‌نهاد برابر گفتار خود رفتار کردند و مرا برای چاپ
کتاب دل و نیرو دادند . خدا بر شمار اینگونه فرهنگ‌دوستان و میهن‌پرستان
ببافزاید و در زنده‌گی کامیابشان سازد .

خوشا به اینگونه کسان که برابر اندیشه نیکشان می‌توانند در زنده‌گی
سودبخش گردند و نام نیک جاودانی از خود به یادگار گذارند . پیغمبر اسلام این
دسته از مردم را از بهترین بنده‌گان خدا میداند و میفرماید : بهترین بنده‌گان در
درگاه خدا ، سودبخش‌ترین آنها هستند به مردم . پیامبر باستانی ایران شت زردشت
هم آنان را بنام سوشیانت یاد میکند و می‌ستاید . سوشیانت یعنی سودبخش یا
سودرسان .

سپاس خدای را که ایران ما از این دسته فرزندان سودبخش فراوان دارد و
از پرتوجوشش و کوشش و خون‌گرمی و جان‌بازی آنان است که چراغ پرفروغ‌کشور
ما باگردش آسمان وزمین و آفتاب و ماه و ستارگان برای همیشه فروزان و در میان مردم
جهان بلندآوازه میباشد .

بیش گفتار را به پایان میرسانم و کم‌کم به خود آیه‌ها میپردازیم . بسی‌گمان

رازهائی از قرآن

۸

بهره‌گیری سودبخش و بسنده برای خواننده‌گان گرامسی در پی‌بردن به رازها و ریزه‌کاریهای آموزنده آیه‌های قرآن و سخنان پیرارج پیغمبر بزرگ است.
درود خدا بر او باد.

سرگرد بازنشته - مراد اورنگ

تهران - بهمن‌ماه ۱۳۵۰ برابر سال ۲۵۲۱ شاهنشاهی

https://t.me/shenakht_lib

سورة مائده

« آیه ۵۴ »

https://t.me/shenakht_lib

يا ايها الذين آمنوا . من یرتد منکم عن دینہ ، فسوف یأتی اللہ بقوم یحبہم
ویحبونہ . اذلة علی المؤمنین . اعزة علی الکافرین . یجاهدون فی سبیل اللہ ولا یخافون
لومة لائم . ذالک فضل اللہ یؤتیه من یشاء واللہ واسع علیم . یعنی ای آنانکه گرویدید .
کسی که برگردد از شما از دینش ، پس بزودی بیاورد خدا گروهی را که دوست
دارد آنان را و دوست دارند او را . فروتنی کننده گانند بر گرونده گان ، درشتی
کننده گان بر ناگرونده گان . کار زار میکنند در راه خدا و نمی ترسند از سرزنش
سرزنش کننده . این است فزون بخشی خدا ، میدهد آنرا به هر که خواهد و خدا
فراخ بخشش است و دانا .

معنی آیه ساده و روشن است . روی سخن با عربهای مسلمان است که گروهی
از آنان در پایان زنده گی پیغمبر و دسته های دیگری نیز پس از درگذشت او ، از
دین برگشتند و خودخواهی آغاز کردند و بسزای بداندیشی خود رسیدند .

در اینجا به مسلمانان عرب هشدار میدهد و میگوید ، اگر شما از دین برگردید ، خدا بجای شما گروهی را میآورد که آنان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند . این گروه در برابر گروندهگان به دین فروتن هستند . ولی به ناگروندهگان سختگیر میباشند .

اکنون باید بینیم این آیه در چه هنگام و برای چه به پیغمبر فرو فرستاده شده و چه انگیزه‌ئی دارد .

بلی . انگیزه و داستانی دارد شنیدنی که در بیشتر تفسیرهای بزرگ‌بدرازا نوشته شده . از آنهاست تفسیر ارزنده ابوالفتح رازی .
https://t.me/shenakht_lib
 چگونگی داستان این است که سیزده گروه از دین اسلام برگشتند . سه گروه در پایان زنده‌گی پیغمبر و دسته‌های دیگر پس از درگذشت آن بزرگوار بودند . گروه نخست از بنی‌مذحج بودند . بزرگ‌آنان ذوالخمار بن عبهله بن کعب العنسی نام داشت و بنام اسود خوانده میشد . مردی بود فالگوی (کاهن) و جادوگر (شعبده‌باز) در یمن . برخاست و خود را پیغمبر خواند .

پیغمبر اسلام پیش از آن بازان را به یمن فرستاده و او را فرمانروای آن سامان کرده بود . او نخستین کسی بود از بزرگان ایران که اسلام آورده بود و نخستین فرمانروای اسلامی بود در آن سرزمین که از سوی پیغمبر اسلام فرمان یافت . پیغمبر خدا پسرش را فرمانروای یمن کرد و نام او شهرپسر بازان بود و او به دستیاری فیروز دیلمی اسود را بکشت و زن او را به همسری گرفت و بر یمن دست یافت . چون کار اسود در آغاز برگشتن از دین و خود را پیغمبر خواندن چندان پیشرفتی نداشت ، این بود که کسی از او چیزی نمی‌گفت . اما همینکه کارش بالا گرفت و گروهی را پیرامون خود گرد آورد و شماره پیروانش روی به افزایش گذاشت ، کلرگزاران پیغمبر را از یمن بیرون کرد .

پیغمبر خدا به معاذبن جبل نامه نوشت و نیز مسلمانی را که در آنجا بودند دلگرمی داد تا در دین خود استوار باشند و فریب اسود را نخورند .
 به گروهی، از بزرگان یمن هم نامه نوشت که به کارزار اسود بروند . آنان نیز به کارزار رفتند. شهر پسر بازان هم آنان را یاری کرد و فیروز دیلمی را برای کشتن اسود گماشت . فیروز شبانگه بر سر اسود شد و در بستر وی را بکشت . خداوند پیغمبر خود را از این کار آگاه ساخت . پیغمبر خدا یاران را از کشته شدن اسود مژده داد. پرسیدند ای پیغمبر چه کسی او را کشت؟ فرمود مردی خجسته که نامش فیروز است. آنگاه گفت: فاز فیروز یعنی پیروز شد فیروز یا رستگار شد فیروز.

این رویداد در پایان ماه ربیع الاول بود. پیغمبر خدا بردگر روز جهان را بدرود گفت و روان پاکش به جهان جاودانی پرواز کرد.

گروه دوم بوحنیفه بودند در یمامه. مهتر آنان مسیلمه نام داشت که از زبان پیغمبر اسلام بنام مسیلمه کذاب خوانده شد . یعنی مسیلمه بسیار دروغگو یا سخت دروغگو .

مسیلمه کذاب در پایان سال دهم هجری خود را پیغمبر خواند. گفت من در پیامبری انباز محمدم . نامه‌ئی به پیغمبر نوشت و به دست دومرد از بزرگان یمامه داد ببرند برسانند.

نامه بدینگونه بود: من مسیلمه رسول الله الی محمد رسول الله . اما بعد . فان الارض نصفها لك و نصفها لی . یعنی از مسیلمه فرستاده خدا به محمد فرستاده خدا . اما پس . بدرستی که نیمی از زمین برای تو و نیم دیگر از آن من .

فرستاده گان مسیلمه نامه را بردند و به دست پیغمبر دادند . پیغمبر به آنان

گفت آیا به مسیلمه گرویده‌اید؟ گفتند آری ای پیغمبر خدا . گفت اگر نه آنستی که فرستاده‌گان را نباید بکشند ، فرمودمی تا شما را گردن بزنند . آنگاه بفرمود تا پاسخ نامه را نوشتند . پاسخ چنین بود: من محمد رسول الله ، الی مسیلمة الکذاب . اما بعد . فان الأرض لله ، یورثها من یشاء من عباده ، والعاقبة للمتقین . یعنی از محمد فرستاده خدا به مسیلمه سخت دروغگو . اما پس . بدرستی که زمین از آن خداست . بسپارد آنرا به هر که خواهد از بنده‌گانش و انجام کار برای پرهیزکارانست .

سخنان نغز و برمغز پس از واژه (اما بعد) ، یاد آور دنباله آیه ۱۲۵ سورة

اعراف است که پاسخ استوار از سوی پیغمبر به مسیلمه کذاب میباشد .

پس از زمان کمی پیغمبر خدا بیمار شد و زنده‌گی را بدرود گفت . کار مسیلمه کم‌کم بالا گرفت . چون ابوبکر جانشین پیغمبر شد ، خالدولید را با لشکری برای سرکوبی او فرستاد . مسیلمه در نبرد شکست خورد و بدست وحشی غلام مطمعة بن عدی کشته شد .

وحشی همان است که پیش از مسلمان شدن ، حمزه برادر پسر پیغمبر را کشته بود .

گروه سوم بنواسد بودند . بزرگشان طلحة بن خویلد نام داشت . او نیز خود را پیغمبر خواند . ابوبکر خالدولید را به جنگ او نیز فرستاد . پس از نبردهائی طلحة به شام گریخت ولی در آنجا به دین برگشت و اسلام آورد و پابرجا ماند . تا اینجا داستان سه گروه از مسلمانان عرب بود که در پایان زنده‌گی پیغمبر خدا از دین برگشتند و مایه دودلی و گمراهی گروهی از پیروان دین شدند . چنانکه جلوتر از این یاد آور شدیم ، ده دسته نیز پس از درگذشت پیغمبر از دین برگشتند و آنان هم به کيفر کجروی خود رسیدند .

با چگونگی داستان این ده گروه کار نداریم و نمیخواهیم به شاخ و برگ بپردازیم و سخن را به درازا کشانیم. بلکه باید از خود آیه که وابسته به زمان پیغمبر است و هشدار به تازیان مسلمان میباشد، بهره گیری کنیم و این بهره گیری ها را با پیشینه ایرانیان بسنجیم. گرچه درباره گروه ستوده شده در این آیه، رایهای گوناگون است، ولی از میان آنها فرمایش پیغمبر بزرگوار برای ما ارزنده و استوار و درخور پذیرش و گرامی است. هنگامی که این آیه فرود آمد، یاران پیغمبر از او پرسیدند اینان چه کسانی هستند که اگر ما برگردیم خدا آنان را بجای ما می آورد؟ در آن هنگام سلمان فارسی یعنی سلمان ایرانی نزد پیغمبر نشسته بود. پیغمبر خدا بر دوش او یا بر زانوی او دست گذاشت و فرمود: هذا قومہ یعنی این و کسان او، یا مردمی که این از آنان است. سپس گفت: اگر دانش یا دین و یا ایمان در ستاره پروین باشد، هر آینه گروهی از مردان فارس یا مردم فارس یعنی مردم کشور فارسی زبان به آن دست خواهند یافت.

واژه فارس یا فرس در نوشته های عربی بچم مردم وابسته به کشور پارسی زبان است و نمودار ایرانیان میباشد.

گفتار پیغمبر درباره سلمان دو جور نوشته شده. یکی هذا و قومه. دیگری هذا وذووه که هر دو به يك چم است و نمودار کسان او یا همشرکان اوست که ایرانیان باشند.

گفتار وابسته به ایرانیان با یاد شدن واژه های علم و دین و ایمان، سه جور دیده میشود. یعنی در برخی جاها واژه علم است. برخی جاها واژه دین و در جاهای دیگر واژه ایمان. چنین پیدا است که هر سه جور درست میباشد. یعنی هر سه جور فرمایش خود پیغمبر است. اما بیشتر دانشمندان در نوشته های خود واژه علم را به کار می برند و میگویند فرمایش پیغمبر نمودار هوش ایرانیان است و چنین میرساند که اگر دانش در آسمان هم

باشد ، ایرانیان دنبال آن میروند و آنرا به دست میآورند .

در تفسیرهایی که من دیده‌ام ، واژه دین یا ایمان است . ولی در برخی از نوشته‌های پیشینه‌دار و ارزنده ، افزون بر آن دو ، واژه علم هم دیده میشود و آشکارا می‌رساند که از زبان خود پیغمبر بزرگوار میباشد . از آنهاست کتاب بزرگ المَسْنَدُ گرد آورده احمد بن محمد بن حنبل که بسال ۱۶۴ هجری زائیده شده و در سال ۲۴۱ زنده‌گی را بدرود گفته است .

دوست ارجمندم آقای دیباجی پس از جست‌وجوی فراوان ، فرمایش پیامبر را که دارای واژه علم است ، در رویه ۹۶ بخش پانزدهم (جزء پانزدهم) آن کتاب که بسال ۱۳۷۵ مهی (قمری) در مصر چاپ شده ، در شماره ۷۹۳۷ که شماره حدیث باشد پیدا کردند و بمن نشان دادند . ولی من آنرا در چهار جا از جلد دوم سراغ گرفته بودم که بسال ۱۳۱۳ مهی در مصر چاپ شده . از این رو دلم میخواست همان جلد را به دست بیاورم و فرمایش پیغمبر را در هر چهار جا پیدا کنم و بنویسم . اما آن جلد در هیچ کتابخانه و در نزد هیچکس پیدا نمیشد . با همه اینها از جست‌وجو و دوندگی دست برداشتم و سرانجام کار پس از بیست روز کوشش و جوشش ، دانشمند پاکسرت و سود بخش آقای رحیم رحیمی خوب سرپرست بخش نسخه‌های دست نویس کتابخانه مجلس شورای ملی با کوشش فراوان آنرا پیدا کردند و در دسترس من گذاشتند که پیدا کنم و بنویسم .

خجسته سخنان پیغمبر خدا را که از زبان ابوهریره یاد شده ، در رویه‌های ۲۹۷ و ۴۲۰ و ۴۲۲ و ۴۶۹ پیدا کردم و با خورسندی فراوان نوشتم و آرامش درون یافتم و برای آقای رحیمی نیایش بجا آوردم .

سخنان پیغمبر در رویه ۲۹۷ جلد دوم بدینگونه است : لو كان العلم بالثريا ، لتناولهُ اُناس من ابناء فارس - یعنی اگر دانش در ستاره پروین باشد ، هر آینه به

دست می‌آورد آنرا مردمانی از فرزندان ایرانی .

این همان است که در رویه ۹۶ بخش ۱۵ چاپ ۱۳۷۵ مهی نیز نوشته شده است .

در رویه‌های ۴۲۰ و ۴۲۲ و ۴۶۹ یکجور است و در هر سه جا بدینگونه میباشد:
لوکان العلم بالثریا ، لتناوله ناس من ابناء فارس .

تنها ناسازگاری این گفتار با سخنان رویه ۲۹۷ ، در واژه (أناس) یا (ناس) است. یعنی در رویه ۲۹۷ واژه (اناس) یاد شده و در سه جای دیگر واژه (ناس) است. گرچه هر دو واژه درست است و در زبان عربی بکار می‌روند ، ولی نیک پیداست که واژه (ناس) ساده‌تر و زیباتر میباشد و در چند جای دیگر از نوشته‌ها هم به کار برده شده و در دنبال این گفته‌ها به آن برخورد میکنیم .

در کنار (حاشیه) همان کتاب بهمان چاپ سال ۱۳۱۳ ، چکیده کتاب بزرگ کنز العمال گردآورده علاءالدین علی بن حسام الدین نامزد به (المتقی الهندی) که وابسته به نیمه یکم سده دهم میباشد ، بنام منتخب کنز العمال نیز نوشته شده است. در کنار رویه ۱۹۴ جلد پنجم نیز از زبان ابوهریره سخنان پیغمبر را بدینسان یاد میکند :
لوکان العلم معلقاً بالثریا ، لتناوله قوم من ابناء فارس - یعنی اگر دانش به ستاره پروین آویزان باشد ، هر آینه به دست می‌آورد آنرا گروهی از فرزندان فارسی زبان یا ایرانی .

خوب است این نکته را هم یاد آور شوم که برابر فهرستهای کتابخانه‌ها ، علاءالدین علی بن حسام الدین نویسنده کنز العمال، در سال ۹۴۷ زنده بوده و نیک پیدا است که کتابش را در نیمه نخست سده دهم گردآوری کرده است.

پس از کتاب مسند ابن حنبل، به کتاب ارزنده دیگری بنام (ذکر اخبار اصبهان) گردآورده ابی نعیم احمد بن عبدالله اصبهانی بر میخوریم که بسال ۴۰۳ زنده‌گی را بدرود گفته است .

در رویه‌های ۴ و ۵ و ۶ جلد یکم این کتاب که بسال ۱۹۳۱ مسیحی چاپ شده،

گفتار پیامبر را از زبان اباهریزه سه جور مینویسد بدینسان :

۱- لوکان العلم بالثریا، لتناولہ رجال من ابناء فارس

۲- لوکان العلم معلقاً بالثریا، لتناولہ ناس من ابناء فارس

۳- لوکان هذا العلم بالثریا، لئالہ قوم من اهل فارس - یعنی اگر این دانش در

ستاره پروین باشد، هر آینه میرسد به آن گروهی از مردم ایران

در رویه ۸ کتاب سخن پیغمبر را از زبان عایشه یاد میکند که دارای ارزش و

درخور پذیرش است. در اینجا چنین مینویسد: لوکان العلم معلقاً بالثریا لئالہ ناس من

ابناء فارس .

از نیشه‌های پیشینه‌دار و ارزنده که فرمایش پیغمبر را با واژه علم یاد میکند ،

یکی هم فارسنامه ابن بلخی همزمان ابوشجاع سلطان محمد سلجوقی پسر ملکشاه است.

سلطان محمد بسال ۵۱۱ در ۳۷ سالگی زنده‌گی را بدرود گفته و روزگار شهریاریش

سیزده سال بوده است .

در بخش وابسته به پارس و مردم آن، از زیان پیغمبر چنین یاد میکنند: لوکان-

العلم معلقاً بالثریا ، لئالہ رجال من فارس.

از این سه کتاب پیشینه‌دار و ارزنده که بگذریم، باز هم به نوشته‌های زیادی بر میخوریم

که با این گفته‌ها بخوبی جور و سازگار هستند. مانند جلد چهارم بحار الانوار مجلسی

وابسته به سده یازده ، کتاب (شرف ایران یا تحفه مظفریه) گرد آورده شیخ هاشم -

کاظمینی وابسته به روزگار شهریار مظفرالدینشاه قاجار، باب دوم نفس الرحمان

فی فضائل سلمان گرد آورده حاج میرزا حسین نوری مازندرانی و قرب الاسناد حمیری

و رویه ۳۵۶ جلد دوم سفینه البحار شیخ عباس قمی و پیش گفتار دانشمند گرامی آقای

علی اصغر حکمت در کتاب اقلیم پارس گردآورده باستان شناس نامی آقای سید محمد تقی مصطفوی و برخی نوشته‌های دیگر

کتابهای نفس الرحمان و قرب الاسناد و سفینته البحار و دیگر نوشته‌هایی که در دنبال آنها یاد شد، وابسته به سده کنونی هستند.

سخنان یاد شده در باب دوم کتاب نفس الرحمان که از قرب الاسناد آورده، از زبان امام جعفر صادق و پدر بزرگوارش می‌باشد که در خوارزش و گرامی داشت است. در آنجا سخنان پیغمبر را از زبان امام چنین مینویسد: لو کان العلم منوطاً بالثریا، لتناوله رجال من فارس. یعنی اگر دانش به ستاره پروین آویخته شده باشد، هر آینه آنرا به دست می‌آورد مردانی از ایرانیان.

https://t.me/shenakht_lib

تا این اندازه گفت و گو در باره سخنان پیغمبر بزرگوار که در آنها واژه علم آمده بسنده است و نیازی به این نیست که از نوشته‌های دیگر گواه بیاوریم و سخن را بدر از اکتشاف کنیم. زیرا پایه و بنیاد کار همان نوشته‌های پیشینه‌دار است. بویژه دو کتاب ارزنده مسند و ذکر اخبار اصهبان، و پس از آنها هر چه نوشته‌اند از همان کتابها سرچشمه گرفته. با آنچه گفته شد، باید این گفتار را پایان بدهیم و بپردازیم به سخنانی که اباهریره از پیغمبر یاد کرده و در آنها واژه دین یا ایمان دیده میشود. اینگونه سخنان در تفسیرها دو جور یا سه جور نوشته شده بدینسان:

۱- والذی نفسی بیده. لو کان الایمان منوطاً بالثریا، لتناوله رجال من فارس- یعنی سوگند به آن کسیکه جان من در دست اوست، اگر ایمان به ستاره پروین آویزان باشد، هر آینه مردانی از ایرانیان آنرا به دست خواهند آورد. در برخی تفسیرها آغاز سخنان پیغمبر بدینگونه است: والله الذی. یعنی سوگند به آن خدائی که

۲- ولو کان الدین معلقاً بالثریا، لتناوله رجال من فارس. یعنی اگر دین در ستاره پروین آویزان باشد، هر آینه به آن خواهد رسید مردانی از ایرانیان.

در برخی نوشته‌ها بجای واژه‌های دین و دانش و ایمان، واژه اسلام هم دیده

می شود .

پس از دانستن این رازها و ریزه کاریهای سودمند و ارزنده و آموزنده، اینک از نو به گفت و گو در خود آیه بر میگردیم و به بهره گیری میپردازیم.

بهره گیری این است که برابر فرموده پیغمبر اسلام، گروه ستوده شده در آیه بلند پایه، مردم ایران میباشد. یعنی خداوند به مسلمین عرب هشدار میدهد و میگوید: اگر شما در پیمان دینداری سستی کنید و برگردید، ایرانیان خداپرست و دلیر بجای شما می آیند و دین اسلام را می پذیرند و پایدار میمانند.

اگر به پیشینه مسلمانان ایران خوب بنگریم، می بینیم همانجور است که در آیه یاد شده. زیرا کوشش ایرانیان برای نمایان ساختن دستورهای دین اسلام و گسترش دادن آن، بیش از خود عربها بوده. بویژه ژرف بینی دانشمندان ایران در ریزه کاریهای قرآن و کتابها و تفسیرهایی که در این باره نوشته اند، بهترین گواه کوششهای آنان در این راه میباشد .

اکنون باید درسخان خود آیه باریک شویم بینیم خدا در قرآن چه جو راز این گروه پاک نژاد یاد میکند و آنان را چگونه می شناساند.
میگوید خدا آنان را دوست دارد و آنان نیز او را دوست دارند.
آیا ستودن و بانیکی یاد کردن از این بهتر میشود؟ چه سرافرازی از این بالاتر که خدا گروهی را دوست خود بشمارد و از آنان بنیکی یاد کند.
این سخن کوتاه و پرمغز آشکارا نشان میدهد که ایرانیان پیش از اسلام خداپرست بوده اند و راه راست می نیموده اند .

در دنبال این دوستی و همبستگی، آنان را فروتن به گروه گان، و درشتی کننده گان به ناگرونده گان و بدکیشان یاد میکند و میرساند که ایرانیان درباره خداپرستان و نیکان و پاکان، فروتن و مهربان هستند. ولی در برابر ناگرونده گان و بدکاران سختگیر و درشتی کننده گانند. یعنی میکوشند که آنان را به کیفی برسانند و مردم را از

گزندگان رهاسازند. چه که ناگرونده گان و تبه کاران، آرامش و آسایش مردم را از میان میبرند و مایه نابسامانی می گردند .

دو گروه گرونده گان و ناگرونده گان، یادآور بیهودینان و دیوان، یامزدا پرستان و دیوپرستان در آئین ایران باستان است .

واژه دیو دگرگون شده واژه داوه در آویستا میباشد که بمعنی آدم بد و گمراه و گمراه کننده است . چنانکه در شاهنامه میگوید :

تو مر دیو را مردم بد شناس کسی کو ندارد به یزدان سپاس

دیوپرستان بمعنی کسانی است که از دیوها یعنی از پیشوایان گمراه کننده و بد اندیش پیروی میکنند و راه تبه کاری می پیمایند و مایه نابسامانی می گردند . ایرانیان پیشین برابر راه و روش دینی همیشه با این گروه زیان آور در نبرد بودند و می کوشیدند که آنها را سرکوب سازند تا گروه گرونده گان و نیکان در آرامش باشند .

یکی دیگر از شیوه های ستوده گروه یاد شده در آیه این است که در راه خدا کارزار میکنند و از سرزنش سرزنش کننده گان نمی ترسند.

در راه خدا نبرد کردن این است که برای نگاهداری راه و روش دینی و پاسداری از میهن با دشمنان بجنگند و نشانه های سرافرازی آمیز خود را نگاهداری کنند.

چنانکه میدانیم، نبردها و جانبازیهای دلاوران ایران همیشه در این راه بوده و با این شیوه خداپسندانه است که توانسته اند در برابر دشمنان سرسخت پای برجا بمانند و مرز و بوم کشور خود را که گاهواره فرهنگ و هنر است نگاهداری کنند.

در دنبال آیه میفرماید اینها که درباره آن گروه گفتیم، از برتری بخشی یا از فزون بخشی های خداوند است که به هر کس خواهد ارزانی میدارد .

جای سپاسگزاری است که ایرانیان پاکسرشت از این برتریها و فزون بخشی های
خداى جهان بهره مند گشته اند و از این راه در قرآن خدا ستوده شده اند.

در اینجا خوب است این نکته را هم یاد آور شوم که در تفسیر کشف الاسرار
وعدة الا برار میگوید: پیغمبر خدا در دنبال سخنان خود که اگر دین و دانش و ایمان در
ستاره پروین آویزان باشد مردانی از فرزندان ایران به آن خواهند رسید ، افزود و
فرمود. و فیهم نزلت: و ان تتولوا یتبدل قوماً غیر کم ثم لایکونوا مثالکم . یعنی این آیه هم
در باره آنان فرو فرستاده شده است - این آیه در سوره محمد است و در پشت سر این

گفتار به آن بر میخوریم. https://t.me/shenakht_jib

سوره محمد

«دنبالهُ واپسین آیه»

https://t.me/shenakht_lib

و این تئولوژیستبدل قوماً غیر کم‌کم لایکو نوامثالکم. یعنی واگر روی بگردانید،

خدا بجای شما می‌آورد گروهی را جز شما. پس نباشند مانده‌های شما .

این آیه با آیه ۵۴ سوره مائده که از آن گفت وگو کردیم بسته‌گی دارد. یعنی در اینجا هم به مسلمانان عرب هشدار میدهد و میگوید: اگر شما از دین اسلام روی گردان شوید، خدا بجای شما گروه دیگری را جز شما می‌آورد که مانند شما سست پیمان و دودل نخواهند شد، بلکه استوار و پای برجا خواهند بود .

چون این آیه رسید، گروهی از پیغمبر پرسیدند اینها چه کسانی هستند که اگر ما روی گردان شویم بجای ما خواهند آمد و مانند ماها نخواهند بود؟. پیغمبر خدا دست به شانه یا به زانوی سلمان فارسی زد و گفت: هذا وقومه . یا: هذا وذروه. یعنی این و کسانش. سپس درباره ایرانیان سخنانی را فرمود که جلوتر از این آنها را یاد کردیم و چکیده آنها این بود که اگر دین و ایمان و دانش در ستاره پروین باشد، مردمانی از ایرانیان به آن دست خواهند یافت .

در تفسیر التبیان شیخ محمد توسی مینویسد هنگامی که این آیه رسید، پیغمبر

خدا خورسند شد و فرمود: هیٰ اَحِبُّ الی من الدنیا . یعنی این برای من گرامی تر است از دنیا .

بی‌گمان خورسندی پیغمبر برای نویدی است از گرویدن ایرانیان به دین اسلام که چگونه‌گی آن در گزارش آیهٔ ۵۴ سورهٔ مائده گفته شد .

در تفسیر کشف‌الاسرار (تفسیر خواجه عبدالله انصاری) می‌افزاید و می‌گوید : ابن‌عمر از پیغمبر یاد میکند که فرموده است: لله عزوجل خیرتان من خلقه فی ارضه، قریش خیرة الله من العرب و فارس خیرة الله من العجم . یعنی خداوند گرامی و بزرگ را دو گروه برگزیده است از مردمش در زمین او . قریش برگزیدهٔ خداست از عرب، و مردم فارس (ایرانیان) برگزیدهٔ خدا هستند از عجم .

عجم در اینجا بمعنی مردمی است که عرب نباشند و بجز تازیان، نمودار همهٔ مردم جهان می‌باشد.

در باب دوم کتاب نفس‌الرحمان نیز از ربیع‌الابرار زمخشری این سخنان را یاد میکند. در اینجا بدینگونه است: لله من عباده خیرتان . فخیرته من العرب قریش و من العجم فارس .

سورة الجمعة

« آیه ۲ و ۳ »

https://t.me/shenakht_lib

هو الذی بعث فی الامیین رسولا منهم یتلوعلمهم آیاته ویزکیهم ویعلمهم الکتاب والحکمة وان کانوا من قبل لفی ضلال مبین. و آخرین منهم لما یلحقوا بهم وهو العزیز الحکیم. یعنی اوست آنکه برانگیخت در میان مکیان یا از میان درس نخوانده‌ها پیغمبری را از آنان که میخواند برایشان آیه‌هایش را و پاک میسازد آنان را و می آموزد به آنان کتاب و فرزان را و بدرستی که بودند از پیش ، هر آینه در گمراهی آشکار و دیگرانند از ایشان که هنوز نه پیوسته‌اند به آنان و اوست گرامی و فرزانه .

چکیده خجسته سخنان آسمانی این است که خدای بزرگ پیغمبر خود را از میان مردم مکه یا از میان مردم درس ناخوانده عربستان برانگیخت. آن پیغمبر برای آنان آیه‌های خدا را میخواند و آنان را از پلیدی گمراهی پاک میسازد و کتاب و دانش به آنان یاد میدهد . این مردم پیش از برانگیخته شدن پیغمبر در گمراهی آشکار بودند.

در دنبال کتاب و دانش یاد دادن پیغمبر به گروه گرونده‌گان ، از مردم دیگری که هنوز به اسلام نگرویده‌اند و به مسلمانان نه پیوسته‌اند و در آینده به اسلام می‌گروند

و از آموزشهای پیغمبر بهره‌ور می‌گردند، یاد میکنند و میگویند: و دیگرانند از مردم که هنوز به گروه مسلمانان نه پیوسته‌اند. یعنی در آینده می‌پیوندند و مسلمان میشوند.

هنگامی که این آیه فرود آمد، گروهی از یاران پیغمبر به گفت و گو پرداختند و از پیغمبر خدا پرسیدند اینان چه کسانی هستند که هنوز به ما نه پیوسته‌اند؟ پیغمبر روی به مسلمان کرد یا دست بردوش او گذاشت و فرمود: اگر دین یا ایمان و یا دانش در ستارهٔ پروین باشد، گروهی از اینان یعنی از پارسیان به آن دست می‌یابند.

این گفته‌ها هم در برخی تفسیرها از زبان ابوهریره است و در پاره‌ئی از آنها تنها بنام اینکه از پیغمبر میباشد یاد شده. در تفسیر منهج الصادقین ملاحظه کاشانی، بنام روایت درست میباشد.

بهره‌گیری از این پژوهشها این شد که سه آیه یاد شده در سوره‌های مائده و محمد و جمعه، برابر فرمودهٔ پیغمبر خدا دربارهٔ ایرانیان و بنیکی یاد کردن از آنان است. سخنان جداگانهٔ خود پیامبر بزرگوار هم گواهی‌های دیگری است دربارهٔ مردم ایران و سرافراری آنان.

از جان و دل به پایهٔ آسمانی پیامبر بزرگ اسلام درود می‌فرستیم که با دیدهٔ دوربین درونی، به خوی و سرشت و هوش و شایسته‌گی نژاد کهنسال آریائی خوب نگریسته و پایداری آنان را در نگاهداری پیوند پیمان و جانبازی در راه راست و پاسداری از مرز و بوم و فرهنگ و هنر و ارج و آبرو، نیک دریافته و به آنان خوشبین بوده است - درود خدا بر او باد.

سوره بنی اسرائیل

«آزادی بنی اسرائیل بدست کورش بزرگ»

در اینجا با داستان ارزنده‌ئی روبرو میشویم که در شناسائی کورش بزرگ و نمودار پایه بلند و ارجمند اوست.

در سوره بنی اسرائیل، از آیه ۴ تا پایان آیه ۷، گفت و گو از سرکشی‌ها و تبه کاریهای یهود و گرفتار شدن آنان در دست ستمکاران و سرانجام کاررهای یافتن از آن گرفتاریهاست.

این گرفتاری‌ها یادآور تاخت و تاز بخت النصر (نبوکد نصر) به سرزمین بیت المقدس و کشت و کشتار و یغماگری بیدادگرانه او و بردن گروه زیادی از یهود را به بردگی، و سرانجام کارپس از هفتاد سال بنده‌گی و برده‌گی، رهائی یافتن آنان بدست کورش بزرگ میباشد.

چون از پایخوان یا ترجمه آیه‌های ۴ و ۵ و ۶، و گفت و گوهای وابسته به آنها بخوبی می‌توانیم بهره‌گیری کنیم، از این رو تنها این سه آیه را می‌نویسیم و به پایخوان و گزارش آنها می‌پردازیم. اینک آیه‌ها:

وَقَضَيْنَا إِلَىٰ بَنِي إِسْرَائِيلَ فِي الْكِتَابِ لَتُفْسِدُنَّ فِي الْأَرْضِ مَرَّتَيْنِ وَلَتَعْلُنَّ عُلُوًّا

کبیرا . فَاذْجَاءُ وَعَدُّ اُولٰٓئِهٖمَا بَعَثْنَا عَلَیْکُمْ عِبَادًا لَنَا اُولٰٓئِیْ بِاَسِّ شَدِیْدٍ فَجَا سُوَاخْلَالَ
 الدِّیَارِ وَكَانَ وَعْدًا مَّفْعُولًا . ثُمَّ رَدَدْنَا لَکُمُ الْکُرَّةَ عَلَیْهِمْ وَاَمَدَدْنَا کُمْ بِاَمْوَالٍ وَبَنِیْنَ وَجَعَلْنَا کُمْ
 اَکْثَرًا نَفِیْرًا . یعنی و آگاهی دادیم به فرزندان یعقوب (بنی اسرائیل) در کتاب که هر
 آینه تباهی خواهید کرد در زمین دوبار و هر آینه سرکشی خواهید کرد سرکشی
 بزرگ . پس چون آمد هنگام نخستین از آن دو، برانگیختیم بر شما بنده گانی مر
 ما را خدایانند ان نیروی سخت .

پس در آمدند درون خانه‌ها و بود هنگام انجام شده. پس باز گردانیدیم بر شما
https://t.me/shenakht_lib
 پیروز شدن را بر آنها و یاری کردیم شما را با خواسته‌ها و پسران و گردانیدیم شما
 را بسیار از راه شمار .

معنی ساده آیه‌ها این است که خدا بزبان پیامبران پیشین در تورات یا در
 دیگر نوشته‌های وابسته به تورات پیش‌بینی کرده گفته است گروه یهود دوبار در زمین
 دست به سرکشی و تباہکاری خواهند زد و از این راه دچار خشم خدا خواهند شد و سخت
 گرفتار و سرگردان خواهند گشت .

دردنبال آن روی سخن به بنی اسرائیل است. میگوید چون هنگام نخست از
 آن دورسید و از فرمان خدا بیرون شدید و تباہکاری آغاز کردید، گروهی از
 بنده گان سخت نیرومند خود را برای سرکوبی شما برانگیختیم و از این راه شما
 را کیفر دادیم. ولی باز هم از روی مهر ورزی و بخشش، به یاری شما شتافتیم و
 شما را از رنج و بدبختی رهائی دادیم و از خواسته‌ها و فرزندان زیاد بهره ور
 ساختیم .

من در اینجا نمیخواهم چگونه‌گی داستان گرفتاری یهود و رهائی یافتن
 آنانرا از بنده‌گی بدانسان که در کارنامه‌ها آمده بنویسم و سخن را بدرازا کشانم .

بلکه میخواهم با سخن کوتاه از خود آیه‌ها بهره‌گیری کنم و کورش بلند آوازه را از راه فرمایش پیغمبر اسلام که در راز گشائی این آیه‌ها میباشد بشناسانم .

روش من هم در اینجا بر پایه همین برنامه است و با ریزه‌کاریهای خود داستان که سر دراز دارد کار ندارم. زیرا همه اینها بدانگونه که باید در کارنامه‌ها و همچنین در تفسیرهای قرآن نوشته شده. هر کس بخواند میتواند ببیند و بخواند و چگونه‌گی را دریابد. اما از همه اینها ارزنده‌تر و بهتر و سودمندتر، پی‌بردن به رازهای این خجسته سخنان آسمانی است درباره کورش بزرگ، و شناختن پایه ارجمند این شاهنشاه نامی است که در ۲۵۲۱ سال پیش بنیاد شاهنشاهی را در ایران زمین پی‌ریزی کرده است .

پس از این یادآوریه‌ها اینک برمی‌گردیم به گفت و گودر باره سخنان پیغمبر بزرگوار که در تفسیر ابوالفتح رازی آمده .

حدیفة بن الیمان در تفسیر این آیه‌ها از پیغمبر خدا سخنانی یاد می‌کند که ساده شده آن بدینگونه است :

چون بنی اسرائیل بی اندازه تباکاری و ستم کردند و پیغمبران را کشتند ، خداوند بخت نصر پادشاه پارس را برایشان چیر گردانید . روزگار پادشاهی او هفت صد (۷۰۰) سال بود . پیامد با لشکری بسیار . به در بیت المقدس فرود آمد و پیرامون آنرا بگرفت و آنجا را بگشاد و هفتاد هزار مرد را بر خون یحیا پسر زکریا بکشت و مردم بیت المقدس را برده کرد و آن شهر را به چپاول داد و ابزارها و زیورهای بیت المقدس را که نمونه‌ئی از آنها سدهزار و هفتاد هزار گردون گران بار از خواسته‌ها و زیورهای آنان باشد ، از آنجا برد . حدیفة می‌گوید من گفتم ای پیغمبر خدا بیت المقدس همانجای بزرگوار بوده است . گفت بنیاد آنرا سلیمان پسر داود پی‌ریزی کرد از

گوهر و یا کند (یا قوت) و زبرجد یا زمرد. گل دیوارش زربود و خشتش ازسیم. ستونهایش نیز زر بود از آن خواسته‌ها که خدا داده بود سلیمان را و دیوها و اهریمنان در زیر فرمان او بودند و آنچه را که او میخواست برایش می‌آوردند از دورترین جای جهان. بخت نصر این همه با خود برد به بابل. همچنین برده‌های بنی اسرائیل را و ایشان در دست اوسد (۱۰۰) سال بماندند و آنانرا به بنده‌گی میداشت. بخت نصر و لشکرش گبر بودند. در میان بنی اسرائیل برخی نیکان و بیغمبر-زاده‌گان بودند. خدای بزرگ بر زبان برخی از بیغمبران به پادشاهی از پادشاهان پارس که نام او کورش و مردی بود خداپرست، فرمان داد که برو بنی اسرائیل را از دست بخت نصرها ساز و زیورهای بیت المقدس از او بستان و باز جای خود بر. او برفت و با بخت نصر کارزار کرد و بنی اسرائیل را از دست او بستد و زیورهای بیت المقدس باز گرفت و بجای خود آورد.

تا اینجا سخنان پیامبر اسلام بود از تفسیر بزرگ ابوالفتح رازی درباره سرگذشت گرفتاری بنی اسرائیل و رهائی یافتن آنان بدست کورش پادشاه پارس. این سخنان باز هم دنباله دارد و سرکشی‌ها و تباهاکاریها و گرفتاریهای دیگر بنی اسرائیل را از آن پس هم یاد می‌کند. ولی ما با آنها کار نداریم و تنها میخواستیم درباره کورش بهره‌گیری کنیم و پایه بلند و ارجمند او را از زبان پیامبر خدا دریابیم و این بهره‌گیری را هم کردیم و به آماج رسیدیم.

گفته‌های حدیقه بن الیمان یا حدیقه یمانی بهمانسان که در تفسیر ابوالفتح رازی یاد شده در تفسیر منهج الصادقین نوشته شادروان ملافتح اله کاشانی هم آمده. ولی در اینجا نکته دیگری نیز هست که در تفسیر ابوالفتح رازی به آن برخورد نکردیم، و آن این است که پیش از پرداختن به گفته‌های حدیقه یمانی، از کورش

بنام کورش همدانی یاد میکند و می‌گوید زنی از بنی اسرائیل خواسته بود . چون از گرفتاری یهود آگاهی یافت به کمک آنان شتافت و بیت المقدس را از نو آباد کرد .

در تفسیر التبیان شیخ محمدتوسی هم از مردی همدانی سخن میراند که خدا او را برای سرکوبی بخت نصر برانگیخته و او بر بخت نصر چیر شده و او را کشته و بنی اسرائیل را آزاد ساخته است .

دلیر مرد همدانی در تفسیر التبیان، بی‌گمان یادآور کورش بزرگ است که بگفته هرودوت تا شانزده ساله‌گی در همدان نزد پدر بزرگش (پدر مادرش) میزیسته و از آن پس به سرزمین فارس رفته راه پیشرفت و فرمانروائی را پیموده و سرانجام کار با یاری خدا به اورنگ شاهنشاهی نشسته در جهان بلند آوازه شده است .

بهره‌گیری از این پژوهشها ، پی‌بردن به نام و نشانی کورش بزرگ از روی گفته‌های پیغمبر اسلام و شناختن پایه بلند اوست که از سوی خدا برای سرکوبی ستمکاران و آزاد ساختن ستم‌دیده‌گان برانگیخته شده است .

اینها که میخوانیم و می‌شنویم، بهترین و روشن‌ترین و استوارترین پیشینه و دست‌آویز است برای شناسائی این شاهنشاه بلند آوازه و پی‌بردن به این راز کهن که بزرگ مردی بوده خداشناس و دیندار .

زهی خوشبختی به این پایه و به این مایه که از سوی خدا به او داده شده است . درود به پایه بلند آسمانی پیغمبر بزرگ که با دیده خدا داده درونی، پرونده سرافرازی آمیز کورش بزرگ راکه وابسته به دوازده سده پیش از او بوده، با ظرف بینی نگریسته و داستانش را بخوبی روشن ساخته است .

پس از این رازیابی‌ها ، اکنون باید به برخی از نوشته‌های پیشوایان یهود که

یاد آور تباہکاریها و سرکشیها و گرفتار شدن گروه بنی اسرائیل به دست بخت النصر و رهائی یافتن آنان بدست کورش بزرگ است، نگاه کنیم و ببینیم در باره چگونه گی این گرفتاری و رهائی یابی چه گفته اند و نوشته هایشان با سخنان پیغمبر اسلام چه اندازه سازش دارد. اینک چکیده ای از اینگونه نوشته های فراوان و دراز.

از کتاب دوم پادشاهان

از پایان بخش بیست و سوم: یهو یاقیم بیست و پنجساله بود که پادشاه شد و یازده سال در اورشلیم فرمانروائی کرد و آنچه را که در نزد خدا ناپسند بود، برابر راه و روش ناستوده پدرانش انجام داد.

https://t.me/shenakht_lib

دنباله اش در بخش بیست و چهارم بدینسان است:

در روزگار او نبوکد نصر پادشاه بابل آمد و یهو یاقیم سه سال بنده او بود. پس

برگشته یاغی شد...

پس از یهو یاقیم پسرش یهو یاکین به جایش نشست ... یهو یاکین هجده ساله بود که پادشاه شد و سه سال در اورشلیم فرمانروائی کرد. او هم آنچه را که در نزد خدا ناپسند بود مانند پدرش انجام داد و دچار خشم خدا شد. در آن زمان بنده گان نبوکد نصر پادشاه بابل بر اورشلیم برآمدند و پیرامون شهر را گرفتند. نبوکد نصر به شهر برآمد و همه گنجهای خانه خدا و گنجینه های پادشاه را از آنجا بیرون آورد و همه خنور - های تارا (ظرفهای طلا را) که سلیمان پادشاه اسرائیل برای خانه خدا ساخته بود شکست. همه مردم اورشلیم و همه سرداران و مردان جنگی را که ده هزار تن بودند، به برده گی برد. همچنین همه پیشه وران و هنرمندان و آهنگران را.

خود یهو یاکین پادشاه اورشلیم را نیز با همه خانواده اش به بابل برد و برادر

پدرش متتیا را به جای وی نشاند و ناهش را به صدقیا برگردانید.

صدقیا هم مانند پدرانش راه تباہکاری پیش گرفت و گرفتار خشم خدا گشت و

بر پادشاه بابل یاغی شد.

بخش بیست و پنجم : نبوکدنصر پادشاه بابل با همه لشکر خود در روز دهم ماه دهم از سال نهم فرمانروائی خویش به اورشلیم آمد و در برابر آن اردو زده در گرداگردش سنگری درست کرد و پیرامون شهر تا سال یازدهم صدقیاً پادشاه، گرفته شده بود. روز نهم آن ماه نایابی خوراک و خواربار در شهر چنان سخت شد که برای مردم زمین نان نبود. پس در شهر رخنه ساختند و همه مردان جنگی شبانگاه از راه دروازه‌ای که در میان دوبرونزد باغ پادشاه بود گریختند. کلدانیان به هر سودر برابر شهر بودند و پادشاه به راه عربی رفت. لشکر کلدانیان پادشاه را دنبال کردند و در بیابان اریحا به اورسیدند و همه لشکرش از او جدا شده پراکنده گشتند. پس وی را گرفته نزد پادشاه بابل به ربله آوردند. پسران صدقیاً را پیش رویش کشتند و چشمان خود او را کردند و او را به دوزنجیر بسته به بابل بردند. در روز هفتم ماه پنجم از سال نوزدهم نبوکدنصر پادشاه بابل، نبوزرادان سردسته دژخیمان پادشاه بابل به اورشلیم آمد و خانه خداوند و خانه پادشاه را بسوزانید و همه خانه‌های اورشلیم و هر خانه بزرگ را با آتش سوزانید و همه لشکر کلدانیان که همراه سردسته دژخیمان بودند، باروهای اورشلیم را ویران ساختند. نبوزرادان گروهی از بینوایان را برای باغبانی و برزیگری رها کرد ولی بجز آنها همه مردم دیگر را به برده‌گی برد. کلدانیان ستونهای برنجینی و پایه‌ها و دریاچه برنجینی را که در خانه خدا بود شکستند و برنج آنها را به بابل بردند و دیگرها و خاک اندازها و گلگیرها و قاشقها و همه ابزار برنجینی را که با آنها کار میکردند بردند.

آتشدانها و کاسه‌ها یعنی تلای آنچه را که از تلا بود و سیم آنچه را که از سیم بود، سردسته دژخیمان برد...

دربخش سی و هشتم کتاب دوم تواریخ ایام نیزایسن رویدادها با سخن کوتاه نوشته شده و در پایان این بخش از برده‌گی یهود در دست بخت‌النصر سخن میراند

و میگوید :

ایشان تا زمان فرمانروائی پادشاهان فارس اورا (بخت‌النصر) و پسرانش را بنده بودند تا گفتار خدا بزبان ارمیا انجام گیرد و زمین از آرامشهای خود بهره برد. زیرا درهمه روزگاری که ویران ماند آرامی یافت تا هفتاد سال سپری شد. و در سال یکم کورش پادشاه فارس تا سخن خداوند بزبان ارمیا انجام گیرد ، خداوند روان کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در همه کشورهای خود فرمانی داد و آنرا چنین نبشت و گفت :

کورش پادشاه فارس چنین میفرماید: <http://t.me/shanakh> یهوه خدای آسمانها همه کشورهای زمین را بمن بخشیده و او مرا فرمان داده است که خانه‌ای برای وی در اورشلیم که دریهودا است بسازم. پس کیست از شما از همه مردم او یهوه خدایش همراهش باشد و برود .

چنانکه دیدیم ، از سخن خداوند بزبان ارمیا یاد میکنند و میگویند: (تا سخن خداوند بزبان ارمیا انجام گیرد) .

اکنون باید بدانیم ارمیا چه گفته است. در بخش ۲۵ کتاب ارمیا از سرکشی‌ها و تباہکاریهای یهود و گرفتارشدنشان به دست بخت‌النصر و پس از هفتاد سال رهائی یافتن ، بدرازا سخن میراند تا که میگوید: این مردم هفتاد سال پادشاه بابل را بنده‌گی خواهند کرد و خداوند میگوید که پس از پایان یافتن هفتادسال، من برپادشاه بابل و بر آن مردم و بر زمین کلدانیان کیفر گناه آنان را خواهم رسانید و آنرا به ویرانی جاودانی خواهم برگردانید .

از کتاب عزرا

بخش یکم : در سال یکم کورش پادشاه فارس تا سخن خداوند بزبان ارمیا

انجام گیرد، خداوند روان کورش پادشاه فارس را برانگیخت تا در همه کشورهای خود فرمانی داد و نوشت: کورش پادشاه فارس چنین میفرماید: یهوه خدای آسمانها همه کشورهای زمین را به من داده و مرا فرموده است خانه‌ای برای وی در اورشلیم که در یهودا است بسازم. پس کیست از شما از همه مردم وابسته به او که خدایش باوی باشد، او به اورشلیم که در یهودا است برود و خانه یهوه را که خدای اسرائیل (یعقوب) و خدای راستین است، در اورشلیم بسازد و کسانی که در جاهای دیگر بماندند و نتوانند بروند، باید او را با سیم و زر و چهارپایان، افزون بر ارمغانها و پیشکشی‌هایی که برای خانه خداست، یاری نمایند. سپس بزرگان یهود با همه کسانی که جان و روان آنانرا برانگیزانیده بود، برخاسته روانه شدند تا خانه خداوند را که در اورشلیم است بسازند و همه همسایه‌گان نیز آنانرا با ابزار سیم و زر و خواسته و چهارپایان و ارمغانها، افزون بر همه پیشکشی‌هایی که برای خانه خدا بود، یاری کردند. کورش پادشاه خنورهای خانه خداوند را که نبود که نص آنها را از اورشلیم آورده و در خانه خدایان خود گذاشته بود بیرون آورد و کورش پادشاه فارس آنها را از دست متره‌دات گنجینه‌دار خود بیرون آورده به شیشبصر سردهسته یهودیان شمرد. شماره آنها بدینگونه بود: سی تاس طلا، هزار تاس سیمین، بیست ونه کارد، سی جام طلا، چهار سده جام سیمین از گونه دوم و هزار خنور دیگر. همه خنورهای طلا و سیمین پنجاه و چهار سده بود. شیشبصر همه آنها را با برده‌هایی که از بابل به اورشلیم می‌رفتند برد.

چکیده‌ئی از بخش سوم: به سنگتراشان و درودگران سیم دادند و به مردم صیدون و صور خوردنی‌ها و آشامیدنی‌ها و روغن تا برابر فرمانی که کورش پادشاه فارس داده بود چوب سرو آزاد از لبنان از دریا به یافا بیاورند برای ساختن هیکل (خانه خدا).

از بخش چهارم: و چون دشمنان یهود شنیدند که برده‌گان بساختن هیکل یهوه خدای اسرائیل سرگرم هستند، نزد زبابل و دیگر بزرگان یهود آمدند و به ایشان گفتند ما می‌خواهیم درساختن هیکل شما را همراهی کنیم. زیرا ما هم مانند شما از زمان اسرحدون پادشاه آشور که ما را به اینجا آورد، خدای شما را می‌خواهیم و برای اوقربانی می‌گذرانیم. ولی زبابل و یسوع و دیگر بزرگان بنی اسرائیل به ایشان گفتند شما را درساختن خانه خدای ما با ما کاری نیست. بلکه ما تنها آنرا برای یهوه خدای اسرائیل چنانکه کورش پادشاه فارس به ما فرمان داده، خواهیم ساخت. آنگاه مردم زمین گروهِ یهود را بست کردند و آنان را درساختن خانه خدا به تنگ می‌آوردند و کسانی را برای کارشکنی می‌گماردند که در همه روزگار کورش پادشاه فارس تا زمان شهر یاری داریوش پادشاه فارس، کوشش آنان را بیهوده ساختند و چون آشورش (خشیارشا) پادشاه شد، در آغاز فرمانرواییش از مردم یهودا و اورشلیم دادخواهی نوشتند و در روزگار ارتخشستا (اردشیر دراز دست)، بشلام و مترده‌دات و دیگر همراهان، به ارتخشستا پادشاه فارس نامه نوشتند. نوشته به دبیره آرامی و معنیش در زبان آرامی بود. پس رحوم فرمان فرما و شمشائی دبیر، برای دشمنی با اورشلیم به ارتخشستا نامه‌ای نوشتند که رونوشت آن بدینگونه می‌باشد: بندگانت که جایگزین آنسوی رود (ماورای نهر) می‌باشیم. و اما سپس: پادشاه را آشکار باد یهودیانی که از سوی تو نزد ما آمدند، به اورشلیم رسیده‌اند و آن شهر آشوب‌انگیز و بدرا می‌سازند و باروها را برپا می‌کنند. اکنون پادشاه را روشن باد که اگر این شهر ساخته شود و باروهایش به پایان برسد، گزیت (جزیه) و باج و ساون نخواهند داد و سرانجام کار به پادشاهان زیان خواهد رسید. پس چونکه ما نمک خانه پادشاه را می‌خوریم، ما را نشاید که زیان پادشاه را ببینیم. از این رو فرستادیم تا پادشاه را آگاه

سازیم که در کارنامه‌های پدرانیت بررسی شود و از کارنامه‌ها دریایی و بدانی که این شهر همیشه آشوب‌انگیز است و زیان رساننده به پادشاهان و کشورها و روزگاران گذشته درمیانش آشوب برپا میکردند و برای همین است که این شهر ویران شده . برای همین است که پادشاه را آگاهی میدهم که اگر این شهر ساخته شود و باروهایش به پایان برسد، تو را باین سوی رود بهره‌ای نخواهد بود. پس پادشاه به رحوم فرمان فرما و شمشائی دبیر و دیگر یاران‌شان که در سامره می نشستند و به دیگر مردم آنسوی رود پاسخ فرستاد که تندرستی و آما پس. نامه‌ای که فرستاده بودید نزد من خوانده شد . بفرمان من بررسی کردند و دانستند که این شهر از روزگاران کهن در برابر پادشاهان ایستاده‌گی کرده و آشوبها در آن برپا میشده و پادشاهان نیرومند در اورشلیم بوده‌اند که بر همه آنسوی رود فرمانروائی میکردند و گزیت و باج و ساو به ایشان میدادند. پس فرمان بدهید که آن مردان را از کار باز دارند و تا فرمانی از من داده نشود این شهر را نباید بسازند. پس پیرمیزید که در این کار کوتاهی نکنید . زیرا نباید این تباهاکاریها به زیان پادشاهان پیش برود . چون نامه ارتحسستا پادشاه در نزد رحوم و شمشائی دبیر و یاران‌شان خوانده شد، ایشان شتابان نزد یهودیان به اورشلیم رفتند و آنان را با زور و ستم از کار بازداشتند. آنگاه کارخانه خدا که در اورشلیم است لنگ شد و تا سال دوم شاهنشاهی داریوش پادشاه فارس به درنگ افتاد .

از بخش پنجم: آنگاه دونهی یعنی حجئی نبی و زکریا پسر عدو برای یهودیانی که در یهودا و اورشلیم بودند ، بنام خدای اسرائیل که با ایشان بود ، پیشگوئی کردند و در آن زمان زربابل و یشوع برخاسته به ساختن خانه خدا که در اورشلیم است پرداختند و فرستاده‌گان همراه ایشان بودند و آنان را یاری میکردند. در آن هنگام تنائی فرمانروای آنسوی رود و شتر بوزنای و یاران ایشان آمده به آنان چنین گفتند: کیست که شما را فرمان داده است این خانه را بسازید و این بارورا

برپا دارید. پس ایشان را بدینسان از نامهای کسانی که این شهر را میساختند آگاهی دادیم. اما چشم خدای ایشان بر بزرگان یهودا بود که آنها را نتوانستند از کار باز دارند تا این کار به گوش داریوش برسد و پاسخ نامه در باره اش داده شود. رو نوشت نامه‌ای که تتناوی فرمانروای آنسوی رود و شتر بوزنای و یاران ایشان که در آنسوی رود جایگزین بودند، نزد داریوش پادشاه فارس فرستادند. در آن نامه چنین نوشته شده بود: بر داریوش پادشاه تندرستی باد. بر پادشاه آشکار باد که ما به سرزمین یهودیان به خانه خدای بزرگ رفتیم. آنها را از سنگهای بزرگ میسازند و چوبها در دیوارش میگذارند و این کار در دست ایشان با شتاب انجام میشود. آنگاه از بزرگان ایشان پرسیده چنین گفتیم: کیست که شما را فرموده این خانه را بسازید و دیوارهایش را بالا ببرید و نیز نامهای ایشان را از آنان پرسیدیم تا تو را آگاه سازیم و نامهای کسانی که بزرگان ایشانند نوشته‌ایم. آنان در پاسخ ما چنین گفتند که ما بنده گان خدای آسمان و زمین هستیم و خانه‌ای را میسازیم که چندین سال پیش از این بنیادگذاری شده و پادشاه بزرگ اسرائیل آنها ساخته و به انجام رسانیده بود. اما پس از آن پدران ما خشم خدای آسمانرا به جنبش در آوردند. پس او ایشان را به دست نبوکد نصر کلدانی پادشاه بابل انداخت که این خانه را ویران کرد و بنی اسرائیل را به بابل به برده‌گی برد. ولی در سال نخست کورش پادشاه بابل همین کورش پادشاه فرمان داد که این خانه خدا را بسازند و نیز خنوره‌های زر و سیم خانه خدا که نبوکد نصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته و به هیکل بابل آورده بود، کورش پادشاه آنها را از هیکل بابل بیرون آورد و به شیشبصر نامی که او را فرمانروا ساخته بود سپرد و او را گفت که این خنورها را برداشته برو و آنها را به هیکلی که در اورشلیم است ببر و خانه

خدا در جایش ساخته شود. آنگاه این شیشبصر آمد و بنیاد خانه خدا را که در اورشلیم است نهاد و از آن زمان تا کنون ساخته میشود و هنوز به پایان نرسیده است. پس اکنون اگر رای پادشاه باشد، در گنجینه پادشاه که در بابل است جست و جو کنند که آیا چنین است یا نه و آیا فرمانی از کورش داده شده بود که این خانه خدا در اورشلیم ساخته شود؟ پادشاه رای خود را در این کار نزد ما بفرستد.

از بخش ششم: آنگاه داریوش پادشاه فرمان داد تا در کتابخانه بابل که گنجینه‌ها در آن جای بود، جست و جو کردند و در کاخ آحمتا (۱) که در سرزمین مادیان است، نامه لوله کسره‌ای (طوماری) یافتند که در آن یادداشتی بدینسان نوشته شده بود: (در سال نخست کورش پادشاه همین کورش پادشاه در باره خانه خدا در اورشلیم فرمان داد که آن خانه که قربانی‌ها در آن میگذرانیدند ساخته شود و آباد گردد. بلندیش شست (۶۰) آرش و پهنایش شست ارش باشد. با سه رده سنگهای بزرگ و یک رده چوب نو و هزینه‌اش از خانه پادشاه داده شود و نیز خنورهای سیمین و زرین خانه خدا را که نبوکد نصر آنها را از هیکل اورشلیم گرفته به بابل آورده بود پس بدهند و آنها را بجای خود در هیکل اورشلیم باز برند و در خانه خدا بگذارند). پس اکنون ای تنای فرمانروای آنسوی رود و شتر به زنای و یاران شما که به آنسوی رود میباشید، از آنجا دور شوید و بکلی این خانه خدا پایی نشوید. اما فرمانروای یهود و بزرگان یهودیان این خانه را در جایش بسازند و فرمانی نیز از من داده شده که شما با این بزرگان یهود برای ساختن این خانه خدا چگونه رفتار نمایید. از خواسته و بهره پادشاه یعنی از درآمد آنسوی رود هزینه به این مردمان بی درنگ داده شود تا کارشان لنگ نماند و نیازمندی‌های ایشان را از گاو و غوچها و بره‌ها برای قربانی‌های سوختنی برای خدای آسمان،

و گندم و نمک و آشام و روغن بگفته کاهنانی که در اورشلیم هستند روز بروز بایشان بی کم و زیاد داده شود تا آنکه ارمغانهای خوشبو برای خدای آسمان بگذرانند و برای دیرزیوی پادشاه و پسرانش نیایش بجا آورند و دیگر فرمانی از من داده شده که هرکس این فرمان را دگرگون سازد، از خانه اش تیری گرفته شود و او بر آن آویخته گردد و خانه اش برای این رفتار، آخالدان (مزبله) بشود و آن خدا که نام خود را در آنجا نهاده، هر پادشاه یا گروه را که دست خود را برای دگرگون سازی این کار و ویرانی این خانه خدا که در اورشلیم است دراز کند نابود سازد. من داریوش این فرمان را دادم پس این کار بی درنگ انجام شود. آنگاه تنهای فرمانروای آنسوی رود و شتربوزنای و یاران شان برابر فرمانی که داریوش پادشاه فرستاده بود بی درنگ رفتار کردند و بزرگان یهود به ساختن و آباد کردن پرداختند و برابر پیشگوئی حجی نبی و زکریا پسر عدو کار را پیش بردند و برابر فرمان خدای اسرائیل و فرمان کورش و داریوش و ارتحشتا پادشاهان فارس، آنرا ساخته به انجام رسانیدند و این خانه در روز سوم ماه آذار در سال ششم داریوش پادشاه پایان یافت ...

از کتاب اشعیا

در بخش ۴۴ بند ۲۸، از زبان خداوند چنین یاد میکند: و در باره کورش میگوید که او شبان من است و همه خوشنودی مرا به انجام خواهد رسانید.

بخش ۴۵، از بند ۱ تا بند ۶: (خداوند به مسیح خویش یعنی به کورش که دست راست او را گرفتم تا در نزد وی همه مردم را شکست دهم و کمرهای پادشاهان را بگشایم تا درها را در پیش وی باز کنم و دروازه ها دیگر بسته نشود، چنین میگوید: من

پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و دره‌های
 برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنجهای پنهان را به تو
 خواهم بخشید تا بدانی من یهوه که تو را با نامت خوانده‌ام، خدای اسرائیل میباشم.
 به یاد بنده خود یعقوب و برگزیده خویش اسرائیل، هنگامی که مرا نشناختی تو
 را با نامت خواندم و بازنامه دار (ملقب) ساختم. من یهوه هستم و دیگری نیست و
 جز من خدائی نی. من کمر تو را بستم هنگامی که مرا نشناختی.)
 خوب است این را هم یادآور شویم که مسیح در اینجا بمعنی برگزیده یا
 برانگیخته شده میباشد.

https://t.me/shenakht_lib

فرمان آزادی بخش کورش

از گفته‌های پیغمبر اسلام و نوشته‌های پیشوایان یهود، به پایه بلند کورش پی بردیم و دانستیم که از سوی خدا برای سرکوبی ستمکاران و آزاد ساختن ستم‌دیده‌گان بویژه یهودیان که در بابل با برده‌گی بسر میبردند، گمارده شده بوده و گروه بنی اسرائیل با یاری او توانستند از یوغ بنده‌گی رهائی یابند و از نو زنده‌گانی آسایش بخش بدست آورند. اما باید از زبان خود کورش هم سخنانی بشنویم و ببینیم خودش چه گفته و چه اندیشه‌ای در سر داشته و با مردم چگونه رفتار میکرده است. خوشبختانه از گفته‌های خودش هم در دست داریم و از این راه نیز می‌توانیم به اندیشه بلند و شیوه مردم دوستی او پی ببریم و نیک دریابیم که برآستی شایسته‌گی ستوده شدن بزبان پیغمبر بزرگ اسلام را داشته و نوشته‌های ستایش آمیز پیشوایان یهود هم درباره او بسیار بجا بوده است.

نخستین نشانی برجسته و همگانی پسندی که از گفته‌های او در دست داریم، استوانه گلی است که در کاوشهای بابل بدست آمده و اکنون در موزه انگلستان می‌باشد. همانندی از آن نیز در موزه ایران باستان است.

کورش در آن استوانه چگونه‌گی گشودن بابل و آزاد گذاشتن مردم در انجام دادن راه و روش دینی خود آشکارا یاد میکند که ترجمه فارسی آن در برخی از کتابها

و دیگر نوشته‌ها یاد شده است و باید آنرا فرمان جهانی یا فرمان آزادی بخش کورش نامید .

گفته‌های این شاهنشاه جاودان زنده در آن استوانه بدینگونه میباشد :

منم کورش، شاه‌شاهان، شاه بزرگ، شاه نیرومند، شاه بابل، شاه سومر واکد، شاه چهارکشور، پسر کمبوجیه شاه بزرگ، نواده کورش شاه بزرگ از شاخه شهر یاری جاودانی که دودمانش در خور مهر ایزدان و فرمانروائیش به دلها نزدیک است . هنگامی که بی جنگ و ستیز به بابل گام نهادم، همه مردم فرارسیدن مرا با شادمانی پذیرفتند . در کاخ شاهان بابل بر او رنگ شهر یاری نشستم . مردوک (خدای بابلی‌ها) دل‌های مردم آزاده بابل را به سوی من گروانید . زیرا من او را گرامی داشتم . لشکر بزرگ من بآرامی در بابل فرود آمد . نگذاشتم آسیب و آزاری به مردم این شهر و این سرزمین برسد . چشم انداز درونی بابل و جاهای درخور گرامی داشت آن، دل‌مرا به تکان آورد . فرمان دادم همه درپرستش خدای خود آزاد باشند و بیدینان آنرا نیازارند . فرمان دادم هیچیک از خانه‌های مردم ویران نشود . فرمان دادم هیچکس مردم شهر را از هستی نیندازد . خدای بزرگ از من خورسند شد و به من که کورش هستم و به پسر کمبوجیه و به همه لشکریان از راه مهرورزی بخشش خود را فرو فرستاد .

پادشاهانی که در همه کشورهای جهان در کاخهای خود نشسته‌اند ، از دریای بالاتا دریای پائین، و پادشاهان باختر همه‌گی باج سنگین آوردند و در بابل برپاهای من بوسه زدند . فرمان دادم از بسا بابل تا آشور و شوش واکد و همه سرزمین‌هایی که آنسوی دجله هستند و از روزگاران کهن ساخته شده‌اند، پرستشگاه‌هایی را که بسته شده بود بکشایند . همه خدایان این پرستشگاهها را به جای خود برگرداندم تا همیشه در آنجا بمانند . مردم این جاها را گردآوری کردم و خانه‌های آنها را که ویران

کرده بودند، از نو ساختم و خدایان سومر و اکد را بی‌آسیب به کاخهای آنها که شادی دل نام دارد بازگرداندم. سازش و آرامش را به همه مردم ارزانی داشتم.

سخنان گورش در میهمانی بزرگ

اندیشه و کردار دادگرا نه و خدا پسندانه گورش بزرگ را در راه مردم داری از نوشته‌های استوانه گلی بخوبی دریافتیم. اکنون باید کار بزرگ دیگر او را در فراهم آوردن میهمانی و فراخواندن سران کشورهای شیرین و دلنشین در آن میهمانی، از شماره ۷ مهر ماه سال ۱۳۵۰ مجله هوخت که بر پایه نوشته‌های سیاحتنامه فیثاغورس ترجمه روان شاد اعتصامزاده است، به آگاهی خواننده‌گان گرامی برسانیم تا دانسته شود این بزرگ مرد بر ترمنش، چه اندیشه رسا و بلندی داشته و چگونه از آموزش ایزدی بهره میکرفته است.

این شاهنشاه بزرگ پس از آنکه از کار جهانگشائی بیاسود و آرامش و آسایش در همه سرزمینهای شاهنشاهی پابرجا شد، سران کشورهای و استانهای زیر فرمانش را به يك میهمانی بزرگ فراخواند که میتوان آنرا پایه گذار کنگره میزگرد نامید. گورش خواست در این میهمانی شاهانه همه سران کشورهای و دوستان و یارانش امبازی جویند و بویژه اینکه یکجوری در این میهمانی بنشینند که بالا و پائینی به چشم نخورد و همه یکسان نمایانده شوند.

از سران و بزرگانی که در این میهمانی بودند، تیکران فرمانروای ارمنستان، کابرایاس سردسته آسوریها، آرتاباد سردسته مادها، گورگانی سردسته سواران، خاتادات دبیر ویژه شاهنشاه، هیستاسب از فرمانروایان و گروهی دیگر از سران سپاه و کارگزاران.

شاهنشاه به دبیر ویژه خود دستور داد مهمانان باید چنبره وار بنشینند و خودش هم در رده آنان جای بگیرد و آنچنان باشد که سران کشورها دسته‌ئی در سوی راست و دسته‌ئی در سوی چپ او جایگیر شوند و رویهم رفته این چنبره به هم پیوندد و کسی را گمان کوچکی در دل نیاید.

کورش با این روش میهمانی پرشکوه خود را برگزار کرد و به یاران و دوستان خود مهرورزی نمود و همه را از شیوه بزرگ منشانه خود خوشنود ساخت.

گفت و گوها و سخنرانی‌هایی که در این میهمانی انجام گرفته، همه در کارنامه‌ها نوشته شده و همه آنها یادآور بزرگی پایه اندیشه و گفتار و کردار این شاهنشاه بلند آوازه می‌باشد. اینک نمونه‌ئی از آنها: کابریاس رهبر کشور آسوریان چنین می‌گوید: «شاهنشاها! ما چنین گمان می‌کردیم که تو در میدان جنگ از همه برتر و جنگجوی تری. اما اکنون دریافتیم که در پایه آدمی و نیک منشی نیز بر همه برتری داری».

کورش پاسخ داد: «با پیروی از راه و روش نیک و سودبخش بودن به مردم است که شاهنشاهی پایدار میماند. کامیابی‌های من در میدانهای جنگ، از راه مردم دوستی و مهرورزی به دست آمده و استوار گشته‌است. زیرا سرانجام جنگ خواه ناخواه تا اندازه‌ئی سختی‌ها و بدبختی‌ها به بار می‌آورد. اما سرافرازی راستین آنگاه به دست آید که با کردار نیک و رفتار پسندیده همراه و پایه آن بر مردم نوازی نهاده شده باشد و اگر چنین نباشد، بی‌گمان جنگ نکوهیده است. خوشبختی من از آنست که برای آزادی مردم هر کشور و خوشنود ساختن آنان به سوی جنگ شتافته‌ام. خداوند را سپاس می‌برم که باین آرزو رسیده‌ام».

سخنان برجسته و دلنشینی که از فرمان کورش و از پاسخهای او در برابر گفته‌های کابریاس می‌باشد، گواه روشنی است براینکه بخوبی درخور این بوده که

بزبان پیغمبر اسلام و همچنین در نوشته‌های پیشوایان یهود ستوده شود. بویژه برنامه میزگرد را فراهم آوردن و میهمانان را با شیوه برابری در پیرامون آن جای دادن و خودهم در رده آنان نشستن ، نمودار اندیشه بلند او است که پس از گذشتن دوهزار و پانصد سال ، اکنون در سازمان جهانی به چشم میخورد.

چون از این رازها و ریزه کاریهای برجسته آگاهی یافتیم ، اینک میپردازیم به داستان دیگر او در سوره کهف که بنام ذوالقرنین یاد شده است.

https://t.me/shenakht_lib

سوره كهف

ذوالقرنین = کورش بزرگ
https://t.me/shenakht_lib
«از آیه ۸۳ تا ۹۹»

داستان ذوالقرنین در سوره كهف، از بخشهای بسیار برجسته قرآن است درباره شناساندن کورش و نمایاندن پایه بلند و ارجمند او نشان دادن جنگهای بزرگ یا کارهای بزرگی که در سه سوی باختر و خاور و اباختر انجام داده است. ولی این راز از هزار و چهارصد سال پیش تا سده کنونی پوشیده بود و هیچیک از دانشمندان نتوانسته بودند به ریشه آن پی ببرند.

خوشبختانه شاد روان ابوالکلام آزاد وزیر فرهنگ پیشین هندوستان که در سال ۱۸۸۸ پس از مسیح چشم به جهان گشوده و در سال ۱۳۳۷ خورشیدی زنده گی را بدرود گفته، در تفسیر خود که به قرآن نوشته، این راز بزرگ هزار و چهارصد ساله را با آموزش ایزدی گشوده و کلید آنرا به دست پژوهنده گان داده است. اینک من هم با بهره گیری از رازگشائی آن خداوند دانش و بینش که در کتاب ذوالقرنین یا کورش کبیر ترجمه باستانی پاریزی چاپ سال ۱۳۴۴ نمایان است، به گفت و گواش در این داستان باستان که بزبان پیغمبر خدا گفته شده می پردازم و باروبر پژوهشهای خود را نیز به آن می افزایم.

آیه بلند پایه قرآن در این باره چنین آغاز میشود: *وَسئَلُونَكَ عَنِ الْقُرْنَيْنِ. قُلْ سَأَتْلُوا عَلَيْكُمْ مِنْهُ ذِكْرًا -* یعنی ای پیغمبر درباره ذوالقرنین از تو پرسش میکنند. بگو بهمین زودی یا هم اکنون از او برای شما یاد خواهم کرد.

درست است که ذوالقرنین در اینجا رازی است پنهان که برای بازکردن آن کلیدی آشکار در دست نیست، اما پس از آگاه شدن به گفته‌های چیستان مانند بخش هشتم کتاب دانیال، چگونه‌گی این راز بخوبی برای ما آشکار میشود و هر کس می‌تواند بخوبی دریابد که این داستان درباره کورش بزرگ میباشد.

با آنچه گفته شد، اکنون باید گفته‌های دانیال را که در خواب بر او نمایان شده، از بخش هشتم کتابش با سخن ساده بنویسیم و سپس به گفت و گو و گزارش پردازیم. اینک خواب:

«در سال سوم فرمانروائی بلشصر پادشاه بابل، خوابی بر من که دانیال هستم نمایان شد. پس از آنکه جلوتر از آن هم نمایان شده بود. در خواب نگاه میکردم میدیدم در شوشن هستم که پایتخت شهر یاری است و در سرزمین ایلام میباشم. در خواب دیدم که نزد رود اولای میباشم. پس چشمان خود را برافراشته دیدم ناگاه غوچی نزد رود ایستاده است. این غوچ دو شاخ داشت و شاخهایش بلند بود و یکی از دیگری بلندتر و بلندترین از آن دو، پس از شاخ نخست برآمد. غوچ را دیدم که بسوی باختر و پاختر و نیمروز شاخ میزد و هیچ جانوری در برابرش تاب ایستاده‌گی نداشت و کسی نبود که از دستش رهائی دهد و برابر دلخواه خود رفتار میکرد و بزرگ میشد. هنگامی که به اندیشه فرو رفته بودم، دیدم بز نری از سوی باختر بر روی همه زمین می‌آمد و در میان چشمانش شاخ بزرگی بود. بز نر به سوی آن غوچ دارنده دو شاخ که آنرا نزد رود ایستاده دیدم، آمد و با نیروئی هرچه بیشتر

نزد او دوید و او را دیدم که چون نزد غوچ رسید ، به او سخت خشمگین شده غوچ را زد و هردو شاخش را شکست و غوچ رایارای پایداری در برابر او نبود. پس غوچ را به زمین انداخت و پایمال کرد و کسی نبود که وی را از دستش رهایی دهد. بز نر خیلی بزرگ شد و چون نیرومندگشت ، آن شاخ بزرگ شکسته شد و درجایش چهارشاخ به سوی بادهای چهارگانه آسمان برآمد... چون من دانیال خواب را دیدم و معنی آنرا جويا شدم ، ناگاه بیکره‌ئی مانند مردی نزد من ایستاد و آواز آدمی را از میان رود اولای شنیدم که بانگ برآورده میگفت : ای جبرائیل ! این مرد را از معنی این خواب آگاه ساز. پس او نزد جایی که من ایستاده بودم آمد و چون آمد من ترسان شدم و به روی خود درافتادم. او مرا گفت ای پسر آدم. بدانکه این خواب برای روزگار واپسین است. هنگامی که او با من سخن میگفت ، من به روی خود بر زمین در خواب سنگین می‌بودم و او به من دست مالیده ، درجائی که بودم برپا داشت و گفت: اینک من تو را از آنچه در واپسین روی میدهد آگاه می‌سازم. اما آن غوچ دارنده دو شاخ که آنرا دیدی ، پادشاهان مادیها و فارسی‌ها میباشد و آن بز نر سببر ، پادشاه یونان است و آن شاخ بزرگی که در میان دو چشمش بود ، پادشاه نخستین. اما آن شکسته شدن و چهارشاخ در جایش بر آمدن ، چهار فرمانروائی از مردم او، ولی نه از نیروی او ، برپا خواهند شد ...».

رازهای نهفته در خواب دانیال بزبان خود او نمایان گردید. یعنی دانسته شد که غوچ دوشاخ نیرومند ، نماینده شاهنشاهان هخامنشی است که از کورش بزرگ آغاز میشود. بز نر هم یادآور اسکندر مقدونی است که هر دو شاخ غوچ را شکسته و به فرمانروائی خاندان هخامنشی پایان داده است.

چیزی که در اینجا دانستن آن سودمند است و کلید بازکردن راز ذوالقرنین در قرآن میباشد ، این است که بدانیم غوچ دوشاخ بزبان عبری در گفته‌های دانیال چه جور یاد شده .

در اینجا باید نخست بفرمان دین و دانش از آقای حاخام یدیدیا شوفط سردفتر ازدواج ۱۷۳ تهران که از دانشمندان کلیمی است و همچنین از برادرش آقای اسمعیل شوفط سردفتر ازدواج ۳۷۹ سپاسگزاری کنم و پس از آن به گفتگو در ریشه عبری واژه غوج دو شاخ در عبری بپردازم. زیرا برابر راه و روش پژوهندگی برای پی بردن به بیخ و بن داستان که بزبان عبری گفته شده، چندین بار نزدین دوبرادر رقتم که هر دو با هم و دریک جا کار میکنند. هر هنگام که میرفتم، با مهرورزی فراوان و برد باری، کتاب را میآوردند و ریشه آنرا به من یاد میدادند. برای اینکه از ریشه داستان بهتر آگاه گردم، الفبای عبری و خواندن عبری را هم بمن یاد دادند و مرا تا اندازه‌ای از این دانش آگاه ساختند.

اگرچه در روزگار جوانی تا اندازه‌ای نوشته و زبان عبری را یاد گرفته بودم، ولی چون برای خواندن و نوشتن به آن نیاز پیدا نکرده بودم، از این روباگذشت زمان روی به فراموشی گذاشته بود. چون عبری و عربی ازیک ریشه هستند، برای کسیکه آشنا به عربی باشد، خواندن و یادگرفتن عبری آسان میباشد. پس از این یادآوریه‌ها و آگاه سازیه‌ها، اینک می‌پردازیم به گفتگو در پیشینه واژه غوج و غوج دو شاخ که در زبان عبری آمده.

واژه غوج در عبری آیل میباشد. دو شاخ یا دارنده دو شاخ به پیکره بعل ه قران یم یا بعل ه قرانایم نوشته شده که بمعنی دارنده دو شاخ است و باواژه ذوالقرنین یا ذی‌القرنین برابر میباشد. یعنی هر دو واژه به یک معنی است. زیرا سه تیکه بعل ه قران یم در عبری، برابر است با سه تیکه ذوالقرنین. این برابریها بدینگونه است:

۱- بعل - برابر است با (ذو) یا (ذی) در عربی

۲- ه - برابر است با (ال) در عربی که آنرا الف و لام معرفه گویند.

۳- قران یم یا قرانایم - برابر است با (قرنین) که بمعنی دوشاخ است - این واژه از ریشه (قرن) بمعنی شاخ است و در عربی قرن میباشد .

شادروان ابوالکلام آزاد واژه لو قرانیم را بجای بعل ه قران یم ب رای غوچ دوشاخ یا دارنده دوشاخ آورده . پیکره درست این واژه هم در عبری ل قرانایم است و بمعنی (دوشاخ داشت) میباشد و برای واژه های جلوتر از این است که میگوید: و آن غوچ دوشاخ داشت . واژه (ل) در آغاز آن بمعنی (داشت) میباشد . در ترجمه فارسی نیز همین جور نوشته شده .

https://t.me/shenakht_lib

چون با واژه های (بعل ه قران یم) در عبری آشنا شدیم و دانستیم که برابر است با واژه ذوالقرنین در قرآن ، از این رو برای پی بردن بدریشه داستان ذوالقرنین در قرآن هیچگونه دشواری نخواهیم داشت و با سانی می توانیم دریابیم که یاد آور کوروش بزرگ بنیادگذار شاهنشاهی در ایران میباشد . زیرا در کتاب خوددانیال غوچ دوشاخ را نمودار پادشاهان مادیه و فارسی ها میداند . یعنی آن دسته از پادشاهانی که مادیه و فارسی ها را در زیر یک درفش می آورند و در میان مردم دو سرزمین ماد و پارس یگانگی پدید میسازند . چنانکه میدانیم ، کوروش بزرگ نخستین بنیادگذار این کار یا نخستین نماینده یگانگی پارس و مادیه بوده . در گزارشهایی هم که دانشمندان یهود به این بخش از کتاب دانیال نوشته اند ، غوچ دوشاخ را نماینده یگانگی مادیه و پارس ها دانسته اند . از آنهاست رث که نزدیک هزار سال پیش چنین چیزی را گفته و نوشته است .

چون کوروش نخستین نماینده یگانگی مادیه و پارسها بود ، از این رو بخوبی

آشکار میشود که هر يك از آن دوشاخ ، نمودار هر کدام از این دو گروه آریائی میباشد . خود کورش هم دارای این دو نشان بوده . زیرا مادرش از دودمان مادی و پدرش از خاندان پارسی است و با این پیشینه و همبستگی خانوادگی ، واژه ذوالقرنین یا غوج دوشاخ درباره او بخوبی جور می آید .

گرچه در کتاب انبیا غوج دوشاخ را پادشاهان مادیه و پارسی ها یاد کرده ، ولی همچنانکه از قرآن نیز بر می آید ، باید آنرا نمودار يك پادشاه نیرومند از آن دو خاندان دانست که همان کورش بزرگ باشد . همچنانکه بزیر هم يك پادشاه را میرساند که فرمانروای یونان باشد . رویهم رفته با گفت و گوهائی که کردیم و گواهی هائی که آوردیم ، خوب آشکار شد که غوج دوشاخ یا ذوالقرنین همان کورش بزرگ است . بزیر هم که غوج را زده و هر دو شاخش را شکسته ، یاد آور اسکندر مقدونی میباشد .

خوبست این راهم بدانیم که غوج و بزیر در سرودهای آویستا نمودار نیرومندی و دلاوری و پیروزی است . چنانکه در کرده ۹۰۸ بهرام یشت که من آنرا به فارسی برگردانده ام ، همین معنی را میرساند . در درفشهای باستانی ایران نیز که در شاهنامه فردوسی نمایانده شده ، پیکره این دورا می بینیم .

درفشی کجا آهوش پیکر است که نستوه گودرز با لشکر است
درفشی کجا غم دارد نشان ز بهرام و گودرز و کشوادگان
درفش آهو پیکر نمودار بزکوهی یا گوزن است که همان بزیر را میرساند .
غم هم بمعنی غوج است . بویژه غوج جنگی کوهستانی .

در بخش سان دیدن کیخسرو شاه از پهلوانان در شاهنامه ، دلاوران را همانند غوج یاد میکند و میگوید :

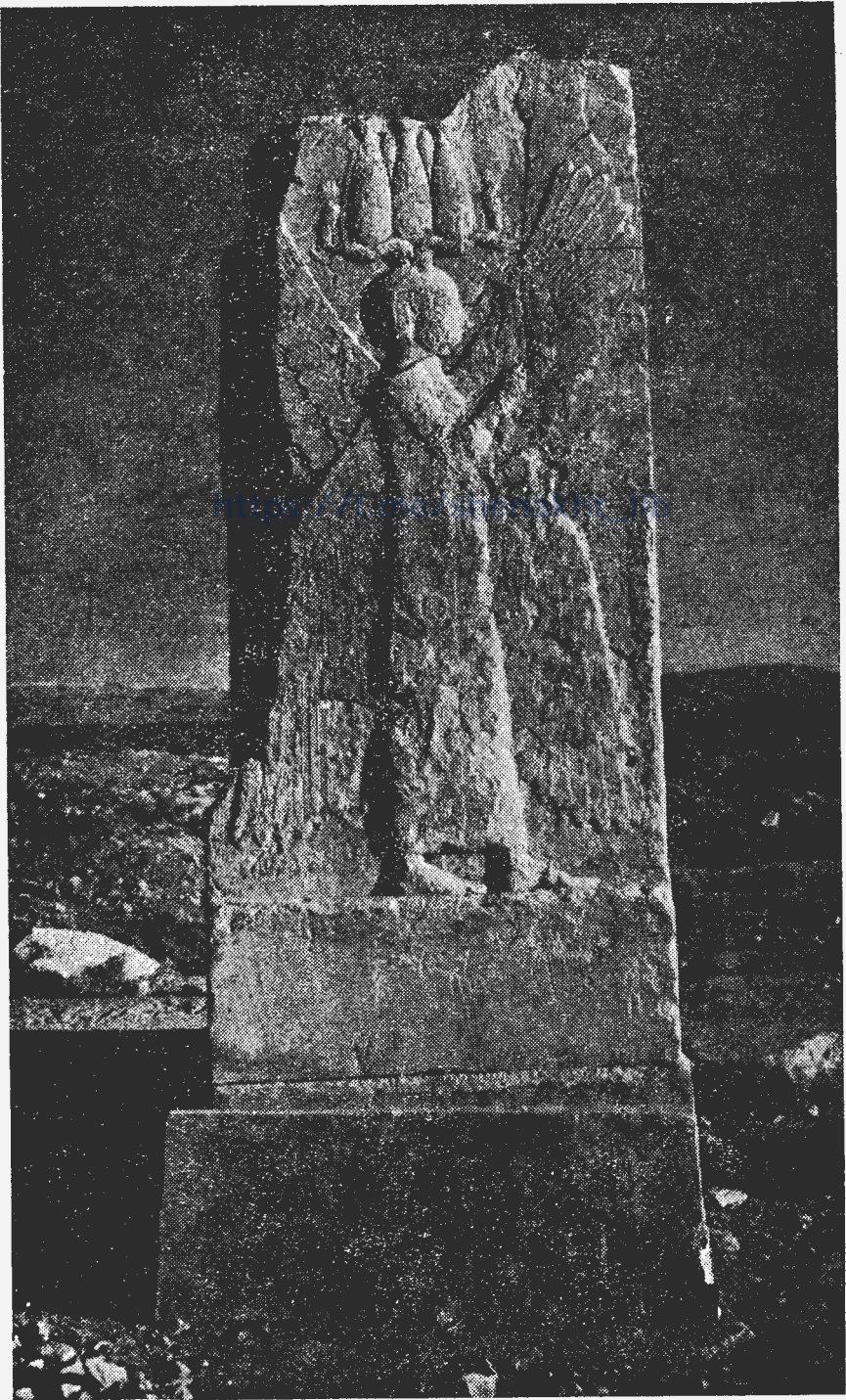
سپاهی زگردان کوچ و بلوچ سکالیده جنگ مانند غوج

آگهی‌های بسنده‌ای دربارهٔ غوچ دو شاخ در کتاب دانیال یا ذوالقرنین در قرآن به دست آوردیم و آنرا نمودار کورش بزرگ دانستیم. اکنون باید از نو به گفت و گو در آیهٔ قرآن و داستان ذوالقرنین برگردیم و به موشکافی و بهره‌گیری پردازیم.

دانشمندان یهود با این راز که از کتاب دانیال سرچشمه می‌گیرد آشنا بودند، ولی در میان ایرانیان و عربها پیشینه‌ای از آن در دست نبود. دانشمندان یهود که همیشه پیش پیامبر می‌آمدند و از راه آزمایش پرسش‌ها می‌کردند، این بار داستان چیستان مانند ذوالقرنین یا بعل ه‌قران یم را جلو انداختند و گمان می‌کردند که پیغمبر نمی‌تواند پاسخ بدهد و از پاسخ درست در میماند.

با این اندیشهٔ نادرست پیش پیغمبر رفتند و این راز را پرسیدند. اما آموزش ایزدی نگذاشت فرستادهٔ خدا در بماند و نتواند پاسخ بگوید. دریای بخشش و دانش به جوش آمد. آیه‌های پشت سر هم در گشایش این راز فرا رسید و داستان کورش را با پیروزیهای او در سوی باختر و خاور و اباختر، بیش از آنکه دیگران میدانستند نمایان ساخت و میچ آنانی را که میخواستند فرستادهٔ خدا را بیازمایند باز کرد و خداوند داستان را آنجوری که در نوشته‌های پیشوایان بنی اسرائیل ستوده شده، بخوبی شناسانید.

گرچه با گواهی‌های استوار و روشنی که آوردیم، دلاور داستان بخوبی شناخته شد، ولی ژرف بینی در تندیسهٔ برجستهٔ سنگتراشی شدهٔ کورش بزرگ دره شهد مرغاب استخر فارس نیز در این باره به ما کمک شایانی میکند.



این تندیسه مردی را نشان میدهد که دارای دو شاخ و دو بال است. یعنی بالای سرش نمودار همان غوچ دو شاخ در نامه دانیال ، و قنداش دورنمائی از پرندۀ شکاری میباشد. این هر دو نشانی را در کتاب دانیال و اشعیا آشکارا می بینیم و باور داریم به اینکه این تندیسه همان جوری که دیگر پژوهنده گان رایزنی کرده اند، وابسته به کورش است و با گفته های اشعیا و دانیال بخوبی جور می آید .

چنانکه می بینیم، یکی از شاخها بسوی جلو و دیگری بسوی پشت سراسر است . یعنی بجز شاخهای غوچهای دیگر است که هر دو بسوی پشت سر میباشد .

بسوی جلو و پشت سر بسودن شاخها ، نموداری از دو سر زمین ماد و پارس یا پادشاهان آن دو بخش است که یکی در ایاختر و دیگری در نیمروز ایران میباشد. درباره غوچ یا غوچ دو شاخ که شاخهای بالای سر تندیسۀ یاد آور آنست ، گفت و گوی زیاد کرده ایم. در اینجا باید از بالها سخن بداریم که پرندۀ بلند پرواز شکاری را به یاد می آورد . یعنی باید بدانیم که چرانه کورش را مانند تنۀ مرغ بالدار نشان داده ؟

بلی. جان سخن در همین جاست. هزار نکته باریکتر زمو اینجا جاست .

کورش بزرگ برابر کتاب دانیال نموداری از غوچ پر زور جنگی است. برابر بخش چهل و ششم کتاب اشعیا، دورنمائی از مرغ شکاری است که باید آنرا شاهین دانست. زیرا این مرغ بلند پرواز است که در میان پرندۀ گان نام و آوازه دارد.

این پرندۀ خوش نام و نشان است که در کرده ۷ بهرام یشت از آویستا، نمودار فرّوپیروزی یاد شده و یکی از نشانه های بزرگ درفش شاهنشاهان هخامنشی بوده است . در شاهنامه نیز بارها به آن بر میخوریم که بنام درفش عقاب نشان آمده .

درفشی عقابست با تیز چنگ که زوبین کشد در قفا روز جنگ -۱

عقاب عربی است . در فارسی شاهین میباشد . ساده شدهٔ واژهٔ سنه در آویستاست که بنام سیمرغ نیز خوانده میشود . واژهٔ سیمرغ ساده شده و کوتاه شده واژهٔ (سنه مرغ) در آویستا و واژهٔ سین مورو در پهلوی میباشد که بمعنی شاهین مرغ یا مرغ شاهین است .

پس ازدانستن این رازها و ریزه کاریها ، اکنون بینیم اشعیا در بخش ۴۶ چه میگوید .

در آنجا از زبان خدا برای رهائی بنی اسرائیل نوید میدهد و میگوید :
 و میگویم که خواست من پایدار خواهد ماند و همهٔ شادی خود را بجاخواهم آورد .
 مرغ شکاری را از خاور و همکنکاش (هم مشورت) خویش را از جای دور میخوانم .
 من گفتم و هر آینه بجاخواهم آورد و راینی کرده ام و هر آینه بانجام خواهم رسانید . ای سخت دلان که ازدادگری دور هستید ، سخنان مرا بشنوید ، دادگری خود را نزدیک آوردم و دور نمی باشد و رهائی بخشی من درنگ نخواهد نمود و رهائی را برای اسرائیل که شکوه من است ، در صهیون خواهم گذاشت .

دنبالاً این گفته ها در بخش پشت سرش با زهم پیش بینی برای شکست خوردن بابل و آزاد شدن یهود است که گفتن و نوشتن آنها سخن را بدر از امیدگشانند . چون معنی ذوالقرنین و پیشینه های وابسته به آن بارازها و ریزه کاریهایش بخوبی روشن شد ، اکنون باید از نوبه آغاز آیه ها برگردیم و به ترجمه و گزارش و گفت و گو پردازیم و کم کم پیش بیایم و پایه بلند کورش و کارهای بزرگ او را با این گفته ها بسنجیم و بهره گیری کنیم . اینک آیه ها :

و یسئلونک عن ذی القرنین ، قل سآتلعو علیکم منه ذکرا .

و می پرسند ترا ای محمد از ذوالقرنین . بگو بزودی میخوانم برای شما از

او یاد کردی .

درباره پرسش از پیامبر خدا ، شاد روان ابوالکلام آزاد سخنانی بدینگونه یاد کرده :

«ترمذی و نسائی و امام احمد میگویند یکتن از قریش با آموزش یهود پاره‌ئی پرسشها از پیغمبر کرد که یکی از آنها درباره ذوالقرنین بود - قرطبی مینویسد یهود به پیغمبر خدا گفتند درباره پیامبری که خدا جز یکبار در تورات از او نام نیاورده ما را آگاه ساز. فرمود کدام پیغمبر؟ گفتند ذوالقرنین - ابن جریر تبری و ابن کثیر و سیوطی نیز سخنانی روی همین زمینه آورده و به گزارش و گفت و گو پرداخته‌اند».

https://t.me/shenakht_lib

آقای دکتر باستانی پاریزی در زیر نویس گفته‌های ابوالکلام آزاد ، سخنان بلعمی را در ترجمه تاریخ تبری بدینسان یاد میکند: (چون مردم مکه در برابر پیغمبر درماندند و نتوانستند با او به گفت و گو پردازند، کسی را نزد یهودان خیر فرستادند و پیغام دادند که از میان ما مردی برخاسته و خود را پیغمبر میداند . میخواهیم بدانیم راست میگوید یا نه ؟ پیشوایان یهود سه پرسش از تورات بیرون آوردند که داستان رسیدن ذوالقرنین از خاور به باختر و داستان سد یا جوج و مأجوج از آنها بود).

اگرچه درباره چگونگی پرسش سخنان جور بجور آمده، ولی بفرمان خرد و دانش باید این پرسش را از سوی پیشوایان یهود بدانیم. زیرا آنان با این راز آشنائی داشته‌اند و داستان آنرا در کتاب دانیال خوانده بوده‌اند و بخوبی میدانسته‌اند که درباره پادشاهان پارس و ماد یا نمودار شاهنشاه نیر و مندی از کشور ایران است که دو گروه مادیها و پارسی‌ها را در زیر درفش یگانگی در میآورد.

هنگامی که چنین پرسش چیستان مانندی از پیامبر خدا میشود ، ناگهان از سوی خدای بزرگ آیه‌های آموزش و آگاه‌سازی فرامیرسد و میگوید: ای پیغمبر . درباره ذوالقرنین از تو پرسش میکنند. به آنان بگو هم اکنون از او برای شما یاد

خواهم کرد و داستانش را خواهم گفت.

در پشت سر این فرمان، بهره‌مند شدن ذوالقرنین را از پشتیبانی خدای جهان آفرین نشان میدهد و میگوید:

انا مکناله فی الارض و آتیناه من کل شیء سببا - یعنی بدرستی که نیرو بخشیدیم او را در زمین و دادیم به او از هر چیزی راهی.

چکیده این خجسته سخنان نفز و پر مغز آسمانی این است که ما به ذوالقرنین شاهنشاهی دادیم و راه هر چیزی را برایش فراهم ساختیم تا بتواند بانیرومندی پیش برود و در روی زمین فرمانروائی کند.

https://t.me/shenakht_lib

این گفته‌های سرافرازی آمیز که بزرگترین نشانه برگزیده شدن یا برانگیخته شدن کورش از سوی خدا میباشد، یادآور سخنان پیامبر اسلام در تفسیر آیه‌های آغاز سوره بنی اسرائیل، و دورنمایی از گفته‌های بخش سی و ششم کتاب دوم تواریخ ایام و آغاز بخش یکم کتاب عزرا و پایان بخش چهارم و آغاز بخش چهل و پنجم کتاب اشعیاست.

چکیده سخنان پیغمبر این بود که خدا کورش را برانگیخت و به او فرمان داد به جنگ بخت‌النصر برود و بنی اسرائیل را از دست او رها سازد و ابزارها و زیورهای بیت المقدس را بگیرد و به جای خود برگرداند. کورش هم که مردی دیندار بوده، فرمان خداریا بجا آورده و دستورش را انجام داده است.

فشرده پایان بخش سی و ششم کتاب دوم تواریخ ایام و آغاز بخش یکم کتاب عزرا این بود که خدا کورش را برانگیخت تا در همه کشورهای خود فرمانی داد و چنین نوشت: یهوه خدای آسمانها همه کشورهای روی زمین را به من داده و مرا فرموده است که در اورشلیم برایش خانه‌ای بسازم.

پایان بخش چهل و چهارم کتاب اشعیا این بود که یهوه گفته است کورش شبان

من است وهمه خوشنودی‌های مرا به انجام خواهد رسانید .

چکیده آغازبخش چهل و پنجم کتاب اشعیا این بود که خدا کورش را مسیح خود یا برانگیخته خود خوانده گفته است دست راست او را گرفتم تا همه مردم را در برابر او فرمانبردار سازم و کمرهای پادشاهان را بگشایم. سپس روی به کورش میکند و میگوید: من پیش روی تو خواهم خرامید و جاهای ناهموار را هموار خواهم ساخت و درهای برنجین را شکسته پشت بندهای آهنین را خواهم برید و گنجهای پنهان را به تو خواهم بخشید. من کمر ترا بستم.

جای ژرف بینی است که آیه قرآن چه اندازه با فرمایش پیغمبر و نوشته‌های پیشوایان یهود سازش دارد و چه اندازه با کار کورش بزرگ و پیروزی‌های خدا داده او جور می‌باشد. همه اینها آشکارا میرساند همانگونه که در آیه میفرماید ، این شاهنشاه بلند آوازه از سوی خدا برانگیخته بوده و خدای جهان آفرین همه راههای پیشرفت و پیروزی ، یا همه ابزارهای کار و فرمانروائی را برایش فراهم ساخته بوده است .

دردنبال آیه پیش، از رهسپار شدن کورش به سوی باخت‌زمین یاد میکند و از برخوردها و کارهای او در آن سامان سخن میراند و میگوید :

فَاتَّبَع سَبِيًّا . حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَغْرِبَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَغْرُبُ فِي عَيْنٍ حَمِئَةٍ وَوَجَدَ عِنْدَهَا قَوْمًا . قُلْنَا يَاذَاالْقُرْنَيْنِ اٰمٰنٌ تَعَذَّبَ وَاٰمٰنٌ تَتَّخِذُ فَيَمْنَحُنَا . قَالِ اٰمٰنٌ ظَلَمَ فِسُوْفٌ نَعَذَّبُهٗ ثُمَّ يَرْدُ اِلٰى رَبِّهٖ فَيُعَذِّبُهٗ عَذَابًا نُّكْرًا . وَاٰمٰنٌ اٰدَمُ وَعَمَلٌ صٰلِحًا فَاِنَّ جَزَاۤءَ الْاِحْسٰنِۙ وَسَنَقُوْلُ لَهٗ مِّنْ اٰمْرٍ نَّاسِرًا .

پس پیروی کرد راهی را. تا چون رسید به جای فروشدن آفتاب ، یافت آنرا که فرو میرفت در چشمه لائی و یافت نزد آن گروهی را. گفتیم ای ذوالقرنین. یا

شکنجه میدهی و یا اینکه میگیری در میان آنان نیکوئی را. گفت اما آنکهستم کرد ، پس زود شکنجه دهیمنش ، سپس بازگشته شود به سوی پروردگار خود ، پس شکنجه کند او را شکنجهئی بد. و اما آنکه گروید بخدا و کرد کار شایسته ، پس او راست پاداش نیکو و زود میگوئیم او را از کارمان آسانی .

این آیه‌ها از رهسپار شدن کورش به سوی باختر یاد میکنند. میرود تامیرسد به کنار چشمه گرم و گل آلود و تیره رنگ. هنگامی که به چشمه نگاه میکرد ، مانند این بود که آفتاب در آنجا فرو می‌نشیند. در نزدیکی‌های چشمه به گروهی از مردم برخورد میکند که جایگزین سردمیت‌های پیرامون آن چشمه برده‌اند. خدا به کورش میفرماید هر جور که دلت میخواهد با این مردم رفتار کن. یعنی میتوانی آنان را شکنجه دهی و به کیفر برسانی، و یا اینکه در باره‌شان مهرورزی و نیکوئی کنی. کورش در پاسخ فرمان خدا گفته‌است هر کدام از آنها تباهکاری و بدی کنند ، ما آنان را به کیفر میرسانیم و پس از کیفر دادن ما هم برگشتشان بسوی خداست و خدای بزرگ آنانرا سخت کیفر میدهد. اما هر کدام از آنان به دستور ما بگردند و از در فرمانبرداری در آیند و راه راست بروند و نیکوکار باشند ، او را پاداش نیک میدهم و بامهرورزی رفتار میکنیم و کار را به او آسان میگیریم.

چنین برمیآید آن مردم به یاغی‌گری و تباهکاری و ستم دست میزدند و مایه نابسامانی میشدند که خدا در باره آنان اینچنین دستوری میدهد. چنین پیداست که کورش برای نبرد با آنان به سوی باختر لشکر کشی کرده و در پیرامون چشمه یا دریا با آنان روبرو شده‌است.

اینها که گفته شد ، چیزهایی است که از خود آیه‌ها بر میآید و اینچنین بهره‌گیری میشود. اکنون باید به داستان کورش نگاه کنیم و کارهای او را در لشکر کشی به سوی باختر بسنجیم و ببینیم با گفته‌های این آیه‌ها چه اندازه سازش دارد.

خوشبختانه پس از بررسی و موشکافی درمی یابیم که این ایده‌ها دورنمای لشکرکشی آن شاهنشاه بلندآوازه به لیدی در آسیای کوچک و جنگ او با کروزوس پادشاه آن سرزمین میباشد.

برابر گفته‌های نویسندگان یونان، کروزوس برای نخستین بار دست به دشمنی زده و کورش را ناگزیر از لشکرکشی و جنگ با او کرده است. کورش در این جنگ پیروزی شایانی به دست آورد و کارش درسوی باختر پایان یافت و با کروزوس و مردم آن کشور از روی مهربانی رفتار کرد.

لیدی در آسیای کوچک بود که امروز بنام آناتولی (ترکیه) خوانده میشود و فرمانروائی لیدی در آن زمان دست نشاندۀ یونان بود.

چون تا اندازه‌ئی زمینه بدست آمد ، اکنون باید داغنه گفتار را کمی بیشتر گسترش دهیم و به گفت و گوهای بیشتر بپردازیم تا ریزه کاریهای آیه‌های آسمانی بهتر روشن شود و ارزش آنها بهتر نمایان گردد.

کورش پس از آنکه بر تخت نشست و دوسرزمین ماد و پارس را در پرتو يك درفش آورد ، با پادشاه آسیای کوچک بنام کروزوس روبرو شد. پایتخت کشور آسیای کوچک که آنروز بنام لیدی خوانده میشد ، شهر سارد بود. پیش از کورش نیز جنگ‌هایی میان ماد و لیدی در گرفته بود. کروزوس در سالهای پسین با پدر بزرگ کورش «آستیگ» آشتی کرد و برای استوار ساختن همبستگی خانوادگی و دوستی، در میان دو خانواده پیوند زناشویی را نیز فراهم آوردند. اما کروزوس پس از چندی همه همبستگی‌های خانوادگی و دوستی را زیر پا گذاشت و بنیادگذاری شاهنشاهی بزرگی از ماد و پارس به دست کورش بر او گران آمد. از این رو نخست کشورهای بابل و مصر و اسپارت را به دشمنی با او برانگیخت و خود نیز یکباره و ناگهانی به شهر پتربیا که در مرز بود تاخت و آثر گرفت. کورش ناچار آماده رهسپار شدن برای نبرد و

بیرون راندن کروزوس از مرکز کشور گشت. از پایتخت ماد هنگمتانه (همدان) بیرون شد و به سوی باختر راند و بی درنگ بر سر دشمن فرود آمد. جنگ و خونریزی چندان بدرازا نکشید و پس از گرفتن دوشهر پتیریا و سارد، لیدیا در برابر کورش به زانو در آمد. هرودوت چگونه گی این جنگ را بدر از امینوئیس و چنین میگوید: «پیروزی کورش باندازه ئی تند و با شتاب بود که هیچکس گمان نمیکرد. چهار روز از جنگ پتیریا نگذشته بود که پایتخت لیدی گشوده شد و کروزوس پادشاه در دست کورش گرفتار گشت». با آنچه گفته شد، سراسر آسیای کوچک از دریای سیاه تا دریای شام به دست سپاهیان کورش در آمد و او همچنان پیش میرفت تا به واپسین جای فرو رفتن آفتاب یعنی به کرانه دریا رسید و در آنجاست که خواهی نخواهی پای کورش از رفتن باز می ایستد. همچنانکه دوازده سده پس از آن، پای موسی بن النصیر نیز در کرانه های اباختری افریقا از رفتن باز ماند. کورش از هنگمتانا تا لیدی، هزار و چهارصد میل راه پیمود و چون دیگر نمیشد از روی دریا بگذرد، این بود که باز ایستاد و به جای ماند. در اینجاست که چون از کرانه به دریا نگاه میکرد چنین به چشم می آمد که خورشید هنگام فرو نشستن در دریا فرو میرود.

برای اینکه چگونه گی این راز بهتر نمایان گردد، باید نگاشته (نقشه) یا نگاره کرانه های باختری آسیای کوچک را در جلو چشم بگیریم و خوب به آن بنگریم. چون به آن نگاه کنیم می بینیم بیشتر کرانه ها به شاخه های (خلیج های) کوچکی می پیوندند. بویژه در کناره های پیرامون از میر که دریا تا اندازه ئی پیکره يك چشمه بزرگ را به خود میگیرد. یعنی مانند چشمه بزرگ نمایان میشود.

سارد در نزدیکی کرانه باختری افتاده بود و چندان از شهر از میر کنونی دور نبود. در اینجا می توانیم بگوئیم کورش پس از دست یافتن به سارد، به جایی از کرانه های دریای اژه نزدیک از میر رسیده و در آنجا چنین می بیند که دریا پیکره

چشمه‌ای بخود گرفته و آب نیز از گل و لای کرانه تیره رنگ دیده میشود. در نزدیکی‌های فرونشستن آفتاب، اگر کسی آنجا ایستاده باشد، خواهد دید گرده قرص خورشید چنان است که در آب فرو میرود.

با آنچه گفته شد، معنی آیه در باره فرو رفتن آفتاب در چشمه گرم و گل آلود و تیره رنگ، نمودار همین چشم اندازها و دورنمایی از فرو تابیدن خورشید در دریا به نزدیکی‌های فرو نشستن میباشد.

از گفت و گوهائی که کردیم، داستان رهسپار شدن کورش به سوی باختر سرزمین ماد و شکست دادن به دشمن و مهرورزی کردن به پادشاه لیدی و مردم آن سامان، از معنی آیه‌ها بخوبی روشن شد. اکنون باید پردازیم به گفت‌وگو دردنبال آیه که یادآور رهسپار شدن کورش به سوی خاور ایران میباشد. اینک دنباله آیه:
 ثُمَّ اتَّبَعَ سِبْأًا. حَتَّىٰ إِذَا بَلَغَ مَطْلِعَ الشَّمْسِ وَجَدَهَا تَطْلُعُ عَلَىٰ قَوْمٍ لَمْ نَجْعَلْ لَهُم مِّن دُونِهَا سِتْرًا. كَذَٰلِكَ وَقَدْ أَحَطْنَا بِمَا لَدَيْهِ خُبْرًا.

پس پیروی کرد راهی را تا چون رسید جای برآمدن آفتاب را. یافت آنرا می‌تابید بر گروهی که نگردانیدیم بر آنها از بیرون آن پوششی. اینچنین و بدرستی که اندر گرفتیم به آنچه نزد اوست آگاهی.

این آیه یادآور رهسپار شدن کورش بسوی خاور ایران میباشد که با داستان لشکرکشی او به سرزمین‌های خاوری ایران و نشان دادن شورشهای آن سامان جور می‌آید.

از آیه‌ها چنین برمی‌آید در این لشکرکشی به مردمانی برخورد کرده که برای جلوگیری از تابش و گرمای آفتاب پناهگاهی نداشته‌اند. یعنی همه بیابان گرد و کوچ نشین بوده‌اند و خانه و کاشانه نداشته‌اند.

این هم با گفته‌ها و نوشته‌های نویسنده‌گان درست درمی‌آید و مردم بلخ و مکران و بلوچستان را در آن زمان به یاد می‌آورد که بیشترشان بیابان گرد و کوچ نشین بوده‌اند.

پس از به یاد آوردن این داستانه‌های کهن که بیشتر پژوهنده‌گان هم از آنها آگاهی نداشتند، از گسترش دانش خداوندی و پیامبر را آگاه ساختن از این رازها سخن به میان می‌آورد و می‌گوید: ما این چیزها را که از کارهای ذوالقرنین است خوب دانستیم و به چگونگی آن خوب پی بردیم و اینک ترا از این رازها آگاه

ساختیم ای پیامبر https://t.me/shenakht_lib

اینها که گفتیم و نوشتیم، از خود آیه‌ها به دست می‌آید. اکنون باید ببینیم نویسنده‌گان پیشین در این باره چه گفته‌اند و از رهسپار شدن کورش به سوی خاور ایران چه‌ها نوشته‌اند.

از گفته‌های نویسنده‌گان یونان چنین برمی‌آید که مردم سرزمینهای گیدروسیا و باکتریا سر بشورش برداشته بوده‌اند. کورش به آن سامان رهسپار شده و آنان را به جای خود نشانده‌است.

گیدروسیا که نویسنده‌گان یونان از آن نام می‌برند، نمودار سرزمینی است که میان ایران نيمروزی و سند میباشد و امروز بنام مکران و بلوچستان خوانده میشود. باکتریا نیز همان بلخ است. هرودوت و کتزیاس از این لشکرکشی کورش به سوی گیدروسیا و باکتریا نام می‌برند، ولی چون به کشور آنان بسته‌گی نداشته، از نوشتن چگونگی آن خودداری کرده‌اند. گمان میرود میان سالهای ۵۴۵ و ۵۴۰ پیش از مسیح روی داده باشد.

رسیدن کورش به بلخ در آن زمان، مانند این بوده است به واپسین جای خاور رسیده که جای برآمدن آفتاب باشد. زیرا کورش از ایران نيمروزی برخاسته

و سپس به مکران و پس از آن به کابل رفته و بلوچستان را پیموده بسوی بلخ روی نهاده است که مانند خاور دور ایران است. چه که از بلخ دیگر کوهها یکباره بالا گرفته و راه را می بندد. گمان می رود سرزمین سند نیز در این لشکرکشی کورش به دست او افتاده باشد. پارسیان سند را بنام هند میخوانند. در سنگ نبشته داریوش، نام هند نیز در فهرست بیست و هشت کشوری که گشوده شده دیده میشود.

آقای دکتر باستانی پاریزی در رویه چهل و نه پیش گفتار ترجمه ذوالقرنین یا کورش کبیر چنین مینویسد: (کنزیاس گوید کورش پس از گشودن ماد به کارهای خاور ایران پرداخت و بسوی باختر راند باختری ها فرمانبرداری کردند، اما سکاها دست از خود سری برنداشتند. جنگ سختی روی داد و سرانجام کار سکاها شکست خوردند و سردارشان دستگیر شد.

در دنبال آن می افزاید و میگوید: در آغاز، کورش پیش از همه کارهای ماد و سپس خاور ایران را یکسره کرد. این خاور کجا بوده است؟ گفت و گو از ماسازتها و مردم سکائی میشود.

در رویه پنجاه همین کتاب میگوید: درباره لشکرکشی کورش به سوی خاور، آریان گوید: کورش به قندهار و کابل لشکر کشید تا دسته های زاراینکا (زرنگها، سکاها، سیستانیها) و تاناگوس و هاردوواتیس را فرمانبردار سازد. این لشکرکشی های دور و دراز بسیار پر هزینه و پر رنج بود. پارسی ها ناچار شدند از چندین دشت و بیابان بگذرند و ایستاده گی مردم سرکش را که جز گله های بز و چادرهای کوچک چیز دیگری نداشتند درهم شکنند. نثارک گوید کورش بخشی از سپاه خود را در بیابانهای بی آب گم کرد).

چون از رازها و ریزه کاریهای وابسته به لشکرکشی ذوالقرنین یا کورش بزرگ

بسوی خاور یا جای بر آمدن آفتاب و روبرو شدن با مردم بیابان گرد و نادان آگاهی بسنده بدست آوردیم و رازگشائی های قرآن را با کارهای کورش در این لشکرکشی سنجیدیم ، اکنون میپردازیم به دنباله آیه ها که یادآور رهسپار شدن کورش بسوی اپاختر (شمال) ایران و ساختن سد یا جوج و مأجوج میباشد .

ثم اتبع سبباً. حتى اذا بلغ بين السدين وجد من دونهما قوماً لا يكادون يفقهون قولاً. قالوا يا ذا القرنين ان يا جوج و مأجوج مفسدون في الارض فهل نجعل لك خرجاً على ان تجعل بيننا و بينهم سداً. قال ما مكنى فيه ربي خير فاعينوني بقوة اجعل بينكم و بينهم ردماً. آتوني زبر الحديد حتى اذا ساوى بين الصدفين قال انفخوا حتى اذا جعله نارا قال آتوني افرغ عليه قطراً. فما استطاعوا ان يظهروه و ما استطاعوا له نقباً. قال هذا رحمة من ربي فاذا جاء وعد ربي جعله دكاء و كان وعد ربي حقاً.

پس دنبال کرد راه دیگری را. تا آنگاه که رسید میان دوکوه. یافت درپیش آن دوکوه گروهی را که نزدیک نبودند دریابند گفتاری را. گفتند ای ذوالقرنین . بدرستی که یا جوج و مأجوج تباهی کننده گانند در زمین . پس آیا فراهم کنیم ترا هزینه ای برای اینکه بگردانی میان ما و میان آنان بندی یا دیواری؟ گفت آنچه که توانائی داده مرا در آن پروردگار من ، بهتر است. پس یاری دهید مرا بنیرو تا بگردانم میان شما و آنان بندی . بیاورید مرا باره های آهن. تا چون برابر شد میان دوکوه ، گفت بدمید. تا چون گردانید آنرا آتشی ، گفت بیاورید مرا بریزم بر آن مس گداخته. پس نتوانستند که نمایان شوند بر آن و نتوانستند آنرا سوراخ کردن. گفت این بخششی است از پروردگار من. پس چون بیاید هنگام پروردگار من (وعده

پروردگار من)، گرداند آنرا ریزریز، و هست هنگام پروردگار من درست. این آیه‌ها درخور ژرف بینی و موشکافی است. زیرا آماجگاه ذوالقرنین یا کورش را که بدان سوی رهسپار شده، آشکارا نشان نداده است. بلکه آنرا میان دوکوه یاد کرده که در آنجا بندی یا دیواری ساخته است. اکنون باید آنچه را که از خود آیه‌ها برمی‌آید بنویسیم، و سپس با گواهی آوردن از نوشته ابوالکلام آزاد و دیگر جاها، به گزارش و گفت و گو پردازیم.

از آیه‌ها چنین برمی‌آید پهلوان داستان ما یعنی کورش بزرگ در این لشکر کشی پس از راه پیمائی زیاده حائی رسیده که میان دوکوه بوده. در آنجا به مردمانی برخورد میکند که از فرهنگ و دانش بهره‌ئی نداشته‌اند و خوب نمیتوانسته‌اند با کورش و همراهانش گفت و گو کنند. زیرا بزبان آنان چندان آشنائی نداشته‌اند. سرانجام کار هر جوری شده درد دل خود را بکمک ترزفان (مترجم) به آگاهی شاهنشاه میرسانند و از ستم و دستبرد و آزار گروهی بنام یا جوج و مأجوج که از پشت کوهها به سرزمین آنان می‌آمده‌اند و چپاول میکرده‌اند دادخواهی میکنند و خواستار میشوند که فرمان بدهد با هزینه و کمک آنان در میان آن دوکوه بند استوار یا دیوار استواری بسازند تا چپاول‌گران آنسوی کوهها نتوانند به جایگاه آنان سر از سر شوین. کورش به آنان میگوید کمک و بخشش خداوند برای من بسنده است. به فراهم آوردن هزینه و ابزار از سوی شما نیازی نیست. شما باید با کار کردن و نیرو بکار بردن مرا یاری دهید. یعنی باید کارگران زیادی بیاورید که کارکنند و دیوار را بالا ببرند. پس از آن دستور میدهد پاره‌های آهن می‌آورند و در میان دو کوه میریزند. چون میان دوکوه از پاره‌های آهن پر میشود و با بلندی‌های کوهها برابر میگردد، دستور میدهد با کوردهای آهنگری از هر سو در آن میدمند تا به پیکره آتش سرخ شده درمی‌آید. سپس مسهای زیادی می‌آورند و آنها را گذاخته میکنند و

بر روی آهن پاره‌های آتشین و سرخ شده میریزند تا خوب پیوند یابند و استوار گردند. با این شیوه و کوشش، دیوار استوار آهنین میان دوکوه بالا میرود و راه را برگروه یا جوج و مأجوج می‌بندد. پس از آن دیگر نمی‌توانند کاری بکنند و به این سوی سرازیر گردند. یعنی دیوار با اندازه‌ئی بلند بوده، نمی‌توانستند بالای آن بیایند و خود را نشان بدهند و همچنین با اندازه‌ئی کلفت و استوار بوده، نمی‌توانستند در آن سوراخی پدید بیاورند و از راه سوراخ و شکافی بیایند.

کوروش پس از آنکه این کار بزرگ را انجام می‌دهد، سپاس خدا را بجا می‌آورد و می‌گوید: این کار از بخشش و باری پروردگارا است و برای روزگار درازی پابرجا می‌ماند. مگر اینکه خواست خدا بر آن باشد که ویران شود. اگر فرمان خدا چنین روزی برسد، در آن هنگام است که این دیوار آهنین و استوار ریزریز یا پاره پاره میشود و میریزد و دوباره راه آمد و رفت پدید می‌آید.

تا اینجا بهره‌گیری از خود آیه‌هاست. اکنون باید جست و جو کنیم ببینیم این دوکوه یا این دیوار آهنین در کجا بوده و کورش آنرا در کجا ساختند. از بخش هشتم کتاب دانیال که از غوغ دو شاخ سخن میراند و می‌گوید بسوی باختر و اپاختر و نیمروز شاخ میزد، میتوانیم دریابیم و بگوئیم که این لشکر کشی کورش بسوی اپاختر ایران بوده و در آن سامان به میان دوکوه بلند رسیده و این دیوار را پی ریزی کرده است.

این رایزنی برای این است که در آیه‌های جلوتر، از لشکر کشی بسوی خاور و باختر سخن به میان آمد و بی‌گمان در اینجا باید سرزمین دیگری را در سوی دیگر از ایران به یاد بیاوریم. چون کورش از آغاز در نیمروز یعنی در استان فارس بوده، از این رو نمی‌توانیم چنین پنداریم که بسوی نیمروز لشکر کشی کرده. وانگهی درسوی نیمروز ایران، از چنین کوهها و از چنین دیواری یا از مردمی بنام

یا جوج و مأجوج کوچکترین نشانی نیست. پس باید بسوی ایاختر ایران بنگریم و این دو کوه بلند و دیوار آهنین بلند و استوار را در آنجا جست و جو کنیم و گروه یا جوج و مأجوج را نیز در آن سامان بیابیم. خوشبختانه نشانی‌ها و پژوهش‌ها همین جور میرساند و گم شده‌های ما را در آنجاها نشان میدهد و ما را بر نزدیکی‌های کوه‌های قفقاز رهنمون میگردد. اینک گواهی‌ها و نشانی‌ها :

در تفسیر ابوالفتوح رازی از زبان عبدالله عباس یاد میکند و میگوید: این بند یا این دیوار که در میان دو کوه ساخته شده، میان ارمنیه است و آذربایجان. این سخنان کوتاه از زبان عبدالله عباس، برای پیدا کردن جای بند یا دیوار آهنین به ماکمک میدند و همان سرزمین نزدیکی‌های کوه قفقاز را بما نشان میدهد که باید روی به آنجا کنیم و به جست و جو پردازیم.

شادروان ابوالکلام آزاد در این باره بدرزاگفت و گو میکند که چکیده آن با سخن کوتاه و ساده بدینسان میباشد: «نویسنده کان یونان از سومین لشکرکشی کورش که برای سروسامان دادن به سرزمین ماد بوده یاد میکنند. این لشکرکشی باید بسوی ایاختر باشد. زیرا ماد در ایاختر فارس بود و مرزهای آن به کوه‌های ایاختر میرسد که به دریای مازندران و دریای سیاه می‌پیوندد. این سرزمین پس از گذشت روزگاران بنام قفقاز خوانده شد که پارسیان کوه قاف میگویند ۱- کوهستان قفقاز کنونی در این رشته کوهها میباشد. کورش در این لشکرکشی به نزدیک رودی رسید و در کنار آن اردو زد. از آن زمان این رود بنام سائرس (بزبان یونانی) یا رود کورش خوانده شد و هنوز هم به همین نام کر خوانده میشود ۲. بی‌گمان در این لشکر

۱ - در پهلوی: کاف

۲ - رود کر از شاخه‌های رود ارس است که در نزدیکی‌های دریای مازندران با ارس یکی میشود.

کشی با مردمان کوهستانی آن سرزمین روبرو شده که از دست گروهی بنام یاجوج و ماجوج دادخواهی کرده اند و کورش دستور داده دیواری آهنین در برابر گروه چپاولگر بسازند. این کار در نزدیکی دریای مازندران آغاز شده و بدکوههای قفقاز میرسد. در آنجا میان دوکوه دره ایست که دیوار آهنین در آنجا ساخته شده. قرآن در این باره میفرماید رسید میان دوکوه یا دو دیوار که مردم آنجا خوبزبان نمیدانستند. یعنی کوهستانی و بی سواد بودند و از راه و روش شهر نشینی آگاهی نداشتند. دوکوه یا دو دیوار در اینجا نمودار دیواره ایست که به پیکره کوه بلند در قفقاز می باشد. درخاور قفقاز دریای مازندران راه گذر کردن به ایختر را می بندد. درباختر نیز دریای سیاه جلو رهسپار شدن بسوی ایختر را گرفته. در میان این دو دریا نیز رشته کوههای بسیار بلند است که مانند دیوار ساخته دست آفرینش میان نيمروز و ایختر به شمار میرود. مردمان ایختر برای تاخت و تاز به سرزمین های نيمروزی هیچ راهی نداشتند جز تنگه ای که در میان این رشته کوهها جای دارد و چپاولگران از این تنگه به سرزمین های نيمروزی تاخت و تاز میکردند و بدکشتار و یغماگری می پرداختند. کورش در این تنگه دیوار آهنین درست کرد و با این کار جلو تاخت و تازکننده گن را گرفت. نه تنها مردم قفقاز با ساختن این دیوار یا این بند از تاخت و تاز مردمان ایختری آسوده شدند، بلکه همه سرزمینهای آسیای باختری و ایختر مصر نیز از آسیب آنان رهائی یافتند. چون به نگاشته یا نگاره (نقشه) نگاه کنیم، می بینیم آسیای باختری درپائین دریای مازندران است و دریای سیاه بالای آن افتاده و کوههای قفقاز هم میان دو دریا دیواری بند مانند پدید آورده است. این دیوار آفرینشی، سدها میل درازا دارد و هیچ گزندی به آن نمیرسد. مردمان ایختری چنانکه گفتیم، تنها از يك دره تنگ می توانستند بسوی نيمروز سرازیر شوند. کورش با ساختن این دیوار آهنی، این دیوار آفرینشی

طبیعی) را استوارتر کرد و با این کار دروازه آسیای باختری و سرزمینهای پاختری را بست. اما مردمانی را که کورش در آنجا یافته و گفته میشود بی بهره از فرهنگ و دانش بوده‌اند، گویا همان گروهی باشند که نویسندگان یونانی بنام کوسی خوانده‌اند و داریوش نیز در سنگ نبشته خود بنام کوسیا (۱) از آنان یاد میکند و همین‌ها هستند که به کورش از ستم یاجوج و ماجوج دادخواهی کرده‌اند.

یاجوج و ماجوج

https://t.me/shenakht_lib

گرچه از دو گروه یاجوج و ماجوج که مایه رنج و آزار مردمان پیرامون دریای مازندران و دامندهای کوه قفقاز بوده‌اند، کمی سخن رانیدیم و آنان را بگفته نویسندگان یونان بنام کوسی پنداشتیم که در سنگ نبشته داریوش بنام کوسیا از آنان یاد شده، ولی باید در این باره کمی بیشتر گفت و گو کنیم و سرچشمه پیدایش این دو واژه را به دست بیاوریم و خوب بررسی کنیم بینیم اینها چه کسانی بوده‌اند و در کجاها میزیسته‌اند. پس از اینکه در این باره آگهی‌هایی به دست آوردیم، آنگاه به گفت و گو در جای دیواری که بنام سد یاجوج و ماجوج است میپردازیم.

درست است که این دو نام در دو جا از قرآن آمده، ولی از این راه نمی‌توانیم آنها را خوب بشناسیم. در گزارشهای قرآن هم آگهی‌های درستی از آنها به دست نمیدهد که درخور پذیرش باشد.

در دو جا از قرآن به این دو گروه برمیخوریم. یکی در سوره کهف که در اینجا نوشتیم و درباره‌اش گفت و گو کردیم و این سخنان هم در دنباله آن میباشد.

یا جوج و ما جوج

دوم در سوره انبیا آیه ۹۶- در آنجا چنین میگوید: **حَتَّىٰ إِذَا فُتِحَتْ يَا جُوجُ وَمَا جُوجُ** و هم من کلّ حدب ینسلون. یعنی تا چون گشودد شود یا جوج و ما جوج، و آنها از هر بلندی می‌شتابند.

این آیه در تفسیرها نمودار شکسته شدن دیوار یا جوج و ما جوج است و از نشانه‌های پایان روزگار و آغاز روز رستاخیز پنداشته شده.

در گفت و گوهای وابسته به سد یا جوج و ما جوج از تفسیر ابوالفتح رازی چنین میگوید: ابوسعید خدری گفت از پیغمبر خدا شنیدم که یا جوج و ما جوج سد بگشایند و بیرون آیند. چنانکه خدای گفته: **و هم من کلّ حدب ینسلون.**

رویهم رفته از این آیه چنین برمیآید که سرانجام کار دیوار آهنین ذوالقرنین شکسته میشود و یا جوج و ما جوج از آنجا به جاهای دیگر سررازیس میشوند و میروند.

این بهره‌گیری‌ها درست و پذیرفتنی است. زیرا آن دیوار استوار روزگار کورش بدانسان که بوده بجای نمانده. یعنی شکسته و ریخته و ویران شده است. در خود آیه سوره کهف هم دیدیم که از زبان کورش شکسته شدن و خرد شدن آنرا پس از گذشت روزگاران پیش‌بینی میکند و میگوید: **پس چون بیاید هنگام پروردگار من، آنرا خرد و ریز ریز میگرداند.**

این بود آگهی‌های وابسته به دو گروه یا جوج و ما جوج در دو جا از قرآن. چون سرچشمه پیدایش این دو نام در تورات و نوشته‌های وابسته به آن است، از این رو باید به پشت‌سر برگردیم و آگهی‌هایی از آنجاها به دست بیاوریم.

ریشه واژه یا جوج برای نخستین بار در بخش ۳۸ و ۳۹ کتاب حزقیال نبی به پیکره گوگ آمده که در ترجمه فارسی بشیوه (جوج) یاد شده.

ریشه واژه ما جوج هم برای نخستین بار در بخش دهم پیدایش تورات به پیکره

(ماگوگ) آمده که در ترجمه فارسی ماجوج شده است.

اینک بینیم در این نوشته‌های کهن این دو نام را چگونه می‌شناساند و نمودار چه کسانی میداند.

در بخش دهم پیدایش تورات ماجوج را پسر یافث پسر نوح میداند و میگوید: پسران یافث، جومر و ماجوج و مادای و یاوان و توبال و ماشک و تیراس.

در بخش ۳۸ و ۳۹ حزقیال، دو واژه جوج و ماجوج با هم آمده و چنین می‌رساند که جوج از زمین ماجوج و مهترِ روش و ماشک و توبال است و با گروهی از جنگ آوران در کرانه‌های اباختر میباشد. اینک سخنانی از هر کدام از دو بخش ۳۸ و ۳۹:

بخش ۳۸: سخن خداوند بر من فرود آمده گفت: نگاه خود را بر جوج که از زمین ماجوج و مهترِ روش و ماشک و توبال است بدار و او را آگاه ساخته بگو خداوند بیهوشه چنین میگوید: اینک من ای جوج بزریان تو هستم و ترا برگردانیده چنگک خود را به چانه‌ات میگذارم و ترا با همه لشکرت بیرون میآورم. اسبان و سواران که همه آنان با جنگ ابزار درست آراسته گروه بزرگی با سپرها و خودها و همه‌گی ایشان شمشیرها به دست گرفته، فارس و کوش و فوط با ایشان و همه آنان با سپر و خود. جومر و همه گروه‌هایش و خاندان تو جرمه از کرانه‌های اباختر با همه گروه‌هایش و دسته‌های بسیار همراه تو. پس آماده شو و تو و همه دسته‌ها که در نزد تو گرد آمده‌اند خویشتن را آماده سازید و تو نگهبان ایشان باش. پس از روزهای بسیار از تو دلجوئی خواهد شد و در سالهای واپسین به زمینی که از شمشیر پس گرفته شده خواهی آمد که آن از میان گروه‌های بسیار برکوه‌های اسرائیل که به ویرانه همیشه‌گی برگشته بود گردآوری شده و آن از میان گروه‌ها بیرون آورده شده و همه مردمش با آسایش در آن زیست میکنند. اما تو بر آن خواهی برآمد

و مانند باد تند به آن فرودخواهی آمد و مانند ابرها زمین را خواهی پوشانید... در آن روز اندیشه بدی در دل تو راه خواهد یافت و خواهی گفت به زمین بی بارو (بی حصار) برمیآیم. بر کسانی که با آسایش زندگی میکنند میآیم که همه آنها بی بارو هستند و پشت بندها و دروازهها ندارند. تا اینکه تاراج نمائی و دست خود را به ویران ساختن آبادیها دراز کنی... پس ای پسر آدمی. جوج را بگو که خداوند یهوه میگوید در آنروز که اسرائیل با آرامش زیست میکنند، آیا تو نخواهی بی برد و از جای خویش ازسوی اباختر خواهی آمد، تو و گروههای بسیار همراه تو که همه آنان اسب سوار و انبوه زیاد و لشکری فراوان میباشند. و بر مردم من اسرائیل مانند ابری که زمین را پوشاند خواهی برآمد؟

در روزهای بازپسین اینها به انجام خواهد رسید که ترا به زمین خود خواهم آورد تا آنکه مردمان در هنگامی که من خویشتن را در تو ای جوج به دیدگاه ایشان پاك (تقدیس) کرده باشم مرا بشناسند... خداوند یهوه میگوید: در آن روز که جوج به زمین اسرائیل برمیآید، همانا تندی خشم من به بینیم خواهد برآمد... ازبخش ۳۹: پس تو ای پسر آدمی. درباره جوج پیشگوئی بکن و یگو: خداوند یهوه میفرماید که اینک ای جوج مهترِ روش و ماشك و توبال، من برزبان تو هستم و ترا برمیگردانم و رهبری مینمایم و ترا ازسوی اباختر بر کوههای اسرائیل خواهم آورد و کمان ترا از دست چپ انداخته، تیرهای ترا از دست راست خواهم افکند و تو همه دسته‌هایت و گروههایی که همراه تو هستند، بر کوههای اسرائیل خواهید افتاد و ترا به هرگونه مرغان شکاری و جانوران بیابانی برای خوراک خواهم داد... و آتشی بر ماجوج و بر کسانی که در آداکها (جزیره‌ها) با آرامش زنده‌گی میکنند خواهم فرستاد... در آن روز جایی برای گور در اسرائیل یعنی دشت عابریم

را بسوی خاور دریا به جوج خواهم داد و راه گذرکننده گان را خواهند بست و در آنجا جوج و همه گروه های او را به خاک خواهند سپرد و آنرا هامون جوج خواهند نامید...

ازبخش بیستم مکاشفه یوحنا: ... خوشنود و پاك است كسیكه از رستاخیز نخست بهره ئی دارد. بر اینها مرگ دوم چیره گی ندارد. بلکه کاهنان خدا و مسیح خواهند بود و هزار سال با او فرمانروائی خواهند کرد و چون هزارسال به انجام رسد، اهریمن (شیطان) از زندان رهایی خواهد یافت تا بیرون رود و مردمانی را که در چهار گوشه جهانند یعنی جوج و ما جوج را گمراه کند و آنان را برای جنگ آماده سازد که شماره ایشان چون ریگ دریاست...

از قاموس کتاب مقدس

ازبخش جیم - جوج یا ما جوج. جوج بزرگ ماشك و توبال بود. ما جوج فرزند دوم یافث پسر نوح بود. در پیشگوئی حزقیل ما جوج نمودار مردم جوج است و گاهی هم جوج یادآور مردم بیابان گرد سکیتیان میباشد که از سوی اباختر با نیروی سخت سواره و پیاده می آمدند.

ازبخش میم - ما جوج. سرزمین جوج و او ما جوج پسر یافث فرزند نوح است و دودمان وی را ما جوج گویند و یا نام سرزمینی است، که جوج بر آن فرمانروائی داشت (بخش ۳۸ و ۳۹ حزقیال). در سده های میانین سوریان سرزمین های تاتار را ما جوج نامیدند. ولی عربها سرزمینی را که در میانه دریای قزوین و دریای سیاه است، ما جوج مینامیدند. بسیاری سکیتیان را که در روزگار حزقیال شناخته شده و در اباختر

یا جوج و ما جوج

آسیا زندگی میکردند ، ما جوج میدانند.

ازبخش سین - سکیتی نام گروهی است که در زمینهای دریای سیاه وقزبین

گردش میکنند. سکیتی دربخش سوم رساله پولس به کولسیان ، نشانه همان بیابان
گردی و خوی دودپورا داشتن است که آن گروه از آن زمان داشتند.

https://t.me/shenakht_lib



چکیده‌ئی از نوشته‌های ابوالکلام آزاد

دو واژه یا جوج و مأجوج به دیده عبری می‌آید ، ولی در ریشه بی‌گمان عبری نیست و دو واژه بیگانه است که پیکره عبری به خود گرفته. در زبان یونانی بشیوه «گگ Gog» و «ماگگ Magog» هستند.

در ترجمه سبعینیّه تورات باین پیکره درآمده و بهمین سان نیز به زبانهای اروپائی راه یافته‌است.

گواهی‌های تاریخ نشان میدهد این گروه مردمانی بیابان‌گرد و دیو خوی در دامنه‌های پاختر خاوری بوده‌اند که تاخت و تاز آنان از زمانهای پیش از تاریخ تا سده نهم مسیحی ، به سوی کشورهای باختری و نیمروزی انجام میگرفته‌است. در دورانهای گوناگون به نامهای گوناگون خوانده میشده‌اند. در زمانهای واپسین در اروپا آنها را بنام «میگر» و در آسیا بنام «تاتار» میخواندند. دانسته شده است که در نزدیکی‌های سال شش‌سده (۶۰۰) پیش از مسیح ، يك دسته از آنان در کرانه‌های دریای سیاه پراکنده شده و هنگام پائین آمدن از دامنه کوههای قفقاز ، به آسیای باختری تاخت آورده‌اند. یونانیان در آن زمان آنها را بنام «سیت» میخواندند و بهمین نام در نوشته داریوش دراستخر نیز نوشته شده. باید باور کرد گروهی که از آنان به

کوروش دادخواهی کرده‌اند و کورش هم بندی آهنین در برابر آنان ساخته ، همین‌ها بوده‌اند.

این سرزمین ایاختر خاوری از جهان آنروز ، بنام مغولستان (منغولیا) بود و دسته‌های کوچ نشین آن ، بنام منغول (مغول) خوانده میشوند. پیشینه‌های چینی بما میگوید که ریشه‌ و اژه منغول ، منگوک یا منچوک بوده و رویهم رفته با و اژه عبری مأجوج بسیار نزدیکی دارد و یونانیان نیز بنام میگاگ خوانده‌اند.

در کارنامه چین از گروه دیگری در این سرزمین نام برده میشود که بنام یوشی خوانده میشده‌اند و گویا همین و اژه باشد که با گذشت زمان دگرگونی یافته و به پیکره مأجوج عبری درآمده است.

مغولستان

يك بخش بسیار بلند از دشتهائی که در ایاختر خاور آسیا افتاده و بنام مغولستان و ترکستان چین خوانده میشود ، از روزگاران کهن جای گردآوری گروه‌های بی‌شماری بوده. چین در سوی خاور آن میباشد. آسیای باختری و نیمروزی در نیمروز و باختر آن و اروپا در سوی (جهت) ایاختر باختری آن افتاده است.

از روزی که تیره‌های آنجا کوچ کردن را آغاز نمودند ، برخی از آنان تا آسیای میانه و برخی دیگر پیشتر راندند و به اروپا نیز رسیدند و یا آسیای باختری و نیمروزی را آماجگه خود ساختند .

بیشتر تیره‌هائی که از این سرزمین در جاهای دیگر آسیا پراکنده شده‌اند، ویژه‌گی‌های روانی و تنی خود را کم‌کم از دست داده و خود به پیکره يك مردم

نمایان در آمدند. چیزی که هست، زمان درازی کوچیدن این تیره‌ها از سرزمین نخستین دنباله داشت. سرزمین نخستین تا سده‌های واپسین، نشانی بیابان‌گردی خود را از دست نداده بود ولی دسته‌هایی که از آن کوچیده بودند، کم‌کم نشانهٔ هم‌نشینی در آنان کارگر شد و شهر نشین گشتند و گذشته را از یاد بردند. به کشاورزی و کارهای دستی پرداختند و زنده‌گی ساده‌ای پیش گرفتند. اما تیره‌های سرزمین نخستین، همچنان به خوی و شیوهٔ بیابان‌گردی و بی بهره‌گی از فرهنگ و دانش بودند و از این راه همیشه بیم بزرگ برای تیره‌های شهر نشین و بهره‌مند از فرهنگ و دانش بشمار می‌رفتند.

https://t.me/shenakht_lib

زمانهای هفتگانه بیرون آمدن یا جوج و ماجوج

اکنون می‌توانیم بیرون آمدن تیره‌های نام برده را به هفت دوره بخش کنیم. دوره‌های نخستین آن وابسته به زمانهای پیش از تاریخ میباشد و آن از روزی است که گروه یاد شده ناگزیر به کوچ کردن از پایتخت خاوری به درون آسیا شدند دورهٔ دوم در آغاز دوره‌های تاریخ است. در زنده‌گی این تیرهٔ کوچنده در این زمان، دو نمونهٔ جور به‌جور میتوان یافت: زنده‌گی بیابان‌گردی و نخستین وزنده‌گی شهر نشینی و کشاورزی. کوچ کردن و روانه شدن در آن روزگار، از سال ۱۵۰۰ تا سال ۱۰۰۰ پیش از زایش مسیح کشیده میشد.

دورهٔ سوم از هزارهٔ پیش از زایش مسیح آغاز میشود. در این زمان گفت‌وگواز تیره‌هایی بیابان گرد و دد خوی در پیرامون دریای مازندران و دریای سیاه‌به‌میان می‌آید که در هر جا به نامی خوانده میشوند. سپس در نزدیکی‌های سالهای ۷۰۰ پیش از زایش مسیح، نام تیره‌های سیت به‌میان می‌آید که به آسیای باختری یورش می‌بردند. در آن زمان آشور در بلندترین پایهٔ شکوه و بزرگی بود. شهرهای نینوا و بابل بر همهٔ

آسیا فرمانروائی میکرد.

هرودوت گوید: مرزهای پاختری آشور همیشه دچار تاخت و تازو چپاول تیره‌های سیت بود. این مرزهای پاختری تا کوه‌های ارمنستان میرسد. تیره‌های سیت از در بند قفقاز آمده و آبادی‌های دامنه را به یغما می‌گرفتند. همچنانکه گروه انبوهی از آنان در سال ۶۲۰ پیش از مسیح، به شهر نینوا نیز رسیدند که ایران پاختری را هم خود بخود چپاول کردند. نویسنده‌گان یونان چنین می‌پندارند که این رویداد یکی از انگیزه‌های بزرگ شکست خوردن و فروافتادن نینوا بود (هرودوت ۱: ۱۰۴).

https://t.me/shenakht_lib

دوره چهارم را باید در سده ششم پیش از مسیح شمرد. در این زمان کورش روی کار می‌آید، دو سرزمین ماد و پارس یکی میشود. کارها یکباره دگرگونی پیدا میکند و آسیای پاختری از تاخت و تاز تیره‌های سیت رهائی می‌یابد. دوره پنجم با سده سوم پیش از مسیح آغاز میشود. در این زمان تیره‌های نامبرده بجای آسیای پاختری، روی به چین میکنند.

نویسنده‌گان چین این گروه را بنام «هیونگ‌نو» خوانده‌اند. باگذشت زمان همین واژه به «هون» برگشت. در همین زمان امپراتور چین بنام «شین هوانگ‌تی» دیوار بزرگ چین را در برابر تاخت و تاز آنان برپا داشت که هنوز هم پابرجاست. بنیاد آن از سال ۲۶۴ پیش از مسیح آغاز شده و پس از ده سال پایان یافته‌است. چون دیوار از تاخت و تاز تیره‌های نامبرده به چین جلوگیری کرد، خود بخود از نو روی به سوی آسیای میانین کردند.

دوره ششم تاخت و تاز این تیردها را باید در سده چهارم پس از مسیح جست و جو کرد و این در زمانی است که زیر درفش رهبر بزرگشان آتیلای، به اروپا روی کردند و امپراتوری و فرهنگ رُم را یکباره پایان دادند.

دوره واپسین یا دوره‌های هفتم، وابسته به سده دوازدهم مسیحی است که تیره‌های بسیاری از سرزمین مغولستان به رهبری چنگیزخان به آسیای باختری تاخت و فرهنگ عربی و شهر بغداد را برانداخت.

با گفت و گوئی‌هایی که شد، خوب دانستیم که آسیای باختری از سده نهم پیش از مسیح تا سده ۱۲ مسیحی همه جا دچار تاخت و تاز این تیره‌ها بوده. تنها در يك زمان این تاخت و تازها باز ایستاده است و آن هنگامی بوده که کورش پدید آمده. ناچار باید پذیرفت که تیره‌های سیت همان یا جوج و مأجوج بوده‌اند و کورش برای جلوگیری از تند تازی آنان، به ساختن دیوار آهنی دست زده و از سرازیر شدن آنان به آسیای باختری جلوگیری کرده است و اگر به نوشته‌های کهن نگاه کنیم، خواهیم دانست که پس از زمان کورش دیگر گفت و گوئی از این چپاولها نمی‌باشد. اکنون باید ببینیم این یغماگری‌ها از کجا آغاز میشده است؟ نویسنده‌گان یونانی از دره‌ای که در کوه‌های قفقاز است میدانند.

این دره روزگاری مانند دروازه‌ای بود که به روی تاخت و تازکنندگان بازمانده بود. کورش برای جلوگیری ناچار بود آنرا ببندد. از این روی دیواری آهنین در آنجا برپا ساخت.

پیشگوئی حزقیال و یا جوج و مأجوج

حزقیال پیغمبر هنگامی پیدا شد که یهود در برده‌گی بابل بسر میبردند. در نوشته خود آنجائی که روی سخنش با مردم گوناگون است، درباره یا جوج و مأجوج چنین میگوید: (از سوی خدای بزرگ به من آوا رسید که ای فرزند آدمی، روی بسوی

جوج که بزرگ سرزمین ماجوج و توبال و مسک (۱) است بنمای و به او بگوی که خداوند میفرماید دیگر از تو بازگشتم و بجای تو دیگری را برخواهم گزید. چنگک به دهانت میگذارم، همه سربازان و سواران تو که پوشاک سربازی دارند و شمشیر می بندند و سپر میگیرند بیرون می آیند و همچنین در برابر آنان مردم فارس و «کوش» و «گت» بر می آیند (۳۸: ۱-۶)

افزون بر اینها، از برخی گفته‌های این کتاب چنین بر می آید که جوج با سپاهیان برای چپاول و ویرانی سرازیر میشوند. ولی شکست میخورند و در «وادی المسافرین» که در خاور دریاست دچار زدا و خورد میگردند و کشته میشوند. تنهای آنها تا چندی مانده و بد بوی شده بود و سرانجام مردم آنها را به خاک می سپارند (۳۸-۳۹)

در این پیشگوئی گفته میشود که جوج بزرگ تیره مسک و توبال بود. از نشانه شناسائی آن دانسته میشود که باید وابسته به همان سیت‌ها باشد. واژه مسک بی گمان همان است که امروز بنام مسکو خوانده میشود و توبال سرزمینهای بلند اپاختری دریای سیاه است. بخش نخست پیشگوئی، چگونه گی کلاری را که کورش انجام داده و دیوار آهنین را بسته است میرساند.

سپس گفته میشود گروه ماجوج همه بد راه خواهند افتاد، با لشکریان فارس که مردم «گت = گل» با آنهاست به نبرد خواهند پرداخت و ماجوج در (وادی مسافرین) نابود خواهند شد. اینها همان رویدادهائی است که هنگام یورش داریوش به اروپا انجام گرفت و همه تیره‌های سیت در برابر او بود. داریوش پس از

۱ - توبال و موسکو تیره‌هایی بودند که در سرزمین‌های اپاختری خاور کهن میزیسته‌اند و از هفتصد یا هشتصد سال پیش از مسیح در کالامه‌ها نامی از آنان برده میشود (ایران باستان پیرنیا رویه ۳۷)

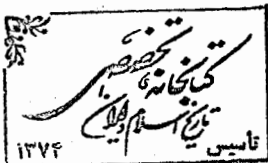
آنکه به سوی دانوب تاخت و گروه نامبرده را به کشت و کشتار رسانید، بدنهای کشته شده گان چند گاهی در راه ماند و کرانه های دریای سیاه تا چندی بوی گندیده گی میداد.

کتاب حزقیال این سخنان را بشیوه پیشگوئی می نویسد ولی پژوهنده گان را گمان این است که پس از انجام یافتن این رویدادها نگارش یافته و به کتاب افزوده شده است. برخی هم در هنگام گزارش تورات گفته اند که مأجوج همان تیره های سیت است.

تا اینجا از نوشته های شادروان ابوالکلام آزاد بود در باره مأجوج و مأجوج . اکنون دو بخش کوتاه نیز به آنها می افزائیم و سپس به داستان دیگر می پردازیم.
در زیر نویس رویه ۱۴۱ کتاب ذوالقرنین ترجمه دکتر باستانی پاریزی چنین می نویسد :

« در کتابهای جغرافی آ آمده است که مأجوج و مأجوج گروهی از ترکهای خاوری هستند که در اقلیم پنجم و ششم زنده گی میکنند. ولی تبری (طبری) گوید که شاه آذربایجان در برابر آنان در سرزمین خزر سندی بست. سر انجام باید این نکته وابسته به ایختر باختری باشد. (آثار الباقیه رویه ۴۱)

و ایشان دو تیره باشند. آنکه بنزدیکی سد مأجوج باشند، مأجوج خوانند و آنکه دورتر باشند، مأجوج نامند (جهان نامه بمصحیح دکتر ریاحی رویه ۱۱۱).»
در تفسیر ابوالفتوح رازی مینویسد: ضحاک گفت آنان گروهی هستند از ترک.



سد یا جوج و ما جوج

گرچه دربارهٔ باجوج و ما جوج گفت و گوی زیاد کردیم و سخنان پراکندهٔ زیاد آوردیم ، ولی باید در بارهٔ جای سد یا جوج و ما جوج یا دیوار آهنین کورش بزرگ، بیش از آن به پژوهش پردازیم تا بتوانیم بهره‌گیری کنیم و جایی را که این دیوار در آنجا ساخته شده خوب بشناسیم و بشناسانیم .

در اینجا هم باید نوشته‌های ابوالکلام آزاد را راهنمای خودسازیم و پس از آن برخی نوشته‌های دیگر را به آن بیفزائیم تا این داستان باستان روشن شود و راز دوهزاروپانصدساله نمایان گردد.

اینک فشردهٔ نوشته‌های ابوالکلام آزاد:

این بند یا دیوار آهنین، درجائی میان دریای مازندران و دریای سیاه می باشد و جائی است که رشته کوه‌های قفقاز مانند یک دیوار آفرینشی، راه میان نیمروز و پاخترا بریده و تنها یک راه در تنگهٔ میان این رشته کوه‌ها دیده میشود . این راه را امروز بنام تنگهٔ داریال میخوانند و در سوی ولادی کیوکز (Vladi Kaukas) و تغلیس است. هم‌اکنون نیز نشانی‌های دیوار آهنی در این کرانه‌ها به چشم میخورد و بی‌گمان باید همان سد کورش یا دیوار کورش باشد . در داستان سد ذوالقرنین گفته

میشود آهن زیاد در آن به کار رفته و میان دو کوه نیز ساخته شده . گذرگاه داریال میان دو کوه بلند افتاده و این بنسَد نیز که آهن زیادی در آن دیده میشود ، در همین دره است .

از نوشته‌های ارمنی بهتر میتوان گواهی گرفت . زیرا بیشتر به رویدادها از نزدیک آشنا بوده‌اند.

این بند را در نوشته‌های ارمنی از زمان کهن بنام «بهاک کورائی» خوانده‌اند و «کابان کورائی» هم میگویند. معنی هر دو واژه یکی است و همان معنی در بند کورش یا گذرگاه کورش را میدهد. زیرا واژه (کور) بخشی از نام کورش است . از نوشته‌های گرجستان نیز همین گواهی به دست می‌آید. در زبان گرجستان از روزگاران کهن این دروازه را بنام دروازه آهنین میانه خوانده‌اند و ترکها آنرا به دمر قاپو (در آهنی) برگردانده‌اند و هم امروز در میان مردم بسه همین نام است - نویسنده ترکی کاظم بگک در سال ۱۸۴۵، تاریخی بنام «در بند نامه» در همین زمینه نوشته است. یکی از جهان گردان یهودی بنام یوسف که در سده یکم مسیحی میزیسته ، از این دیوار نام میبرد.

پس از او پروکوپئوس (Procopius) تاریخ نویس در سده ششم مسیحی آنرا دیده است . سپس یکی از همراهان سردار رومی بنام بلی سارس (Beli sairse) نیز هنگامی که به این سرزمین یورش آورد (۵۲۸ مسیحی) این بند را به چشم دیده است. از رود کورش «کر» هم جلوتر از این نام بردیم.^۲ یکی از رودهایی که از کوه‌های

۱- سردار ژوستی نین قیصر بیزانس

۲- کر- جیحونی (رودی) است در مرز آذربادگان بر سه فرسنگی شهر بردعه که آنرا کر خوانند. سرچشمه او بخش آلان است از کوهها، و بمیان تغلیس واران بگذرد و به جیحون (رود) رس پیوندد (جهان نامه - رویه ۵۰) زیر نویس رویه ۱۵۳

قفقاز سرچشمه میگیرد، بنام «کر» خوانده میشود. درنوسته‌های ارمنی و همچنین در یادداشتهای اتوننی جان کینسن (Anthonie Jenkinson) که در سال ۱۵۵۷ مسیحی به ایران آمد، این رود بنام رود سائرس (= کورشن) خوانده میشود. ۱-

گذشته از دیوار آهنی داریال، یک دیوار سنگی نیز در آن سامان هست که بودن آن اندکی این راز را دشوارتر میسازد و باید آنرا روشن ساخت.

در کرانه باختری دریای مازندران شهرکی است بنام دربند که تا زبان آنرا باب الأبواب میخوانند و در همین سرزمین کوهستانی است. یک دیوار سنگی نیز از روزگاران کهن در این شهر هست که از دریای مازندران آغاز میشود و تا بلندیهای کوهستانی میرسد. نزدیک سی میل درازای آنست و جز از راه ویژه این دیوار، نمی‌توان به شهر آمد. در هنگام بیرون رفتن از شهر هم چنین دیواری در برابر هست. این دو دیوار به هم روی هم (بموازات هم) به بلندیها می‌پیوندند و در بالای کوه دوری آنها (فاصله آنها) از ۱۰۰ یارد نمی‌گذرد و سرانجام هر دو به یک دیوار برگشته و ۲۸ میل درازا پیدا میکنند. این دو دیوار در نزد ایرانیان بنام: دوباره (= دو + باره) بوده است و در پایان آن برفراز کوه دژی نیز ساخته شده بوده. همه این بندها راه میان ایاختر و نیمروز را می‌بسته. بی‌گمان این دیوارها پیش از اسلام نیز بوده و این شهر از زمان ساسانیان با بودن همین دیوار بنام دربند خوانده شده.

تاریخ نویسان بزرگ، مانند استخری و مسعودی و مقدسی و یا قوت حموی و قزوینی (= آثار البلاد)، همه‌گی این سرزمین را بنام دربند میخوانند و بر این گمان هستند که در روزگار ساسانیان از راه پاسدای و جلوگیری از تاخت و تاز دشمن

بسیار ارزشمند بوده، زیرا ایران از سوی ایاختر دچار چپاول میشد و اینجا مانند کلید ایران بشمار میرود. عربها آنرا باب الخزر و باب الترك نامیده‌اند و به رومی نیز کاسپین پورتا یعنی دروازه خزر خوانده میشود.

دیوار دربند را چه کسی بنیاد نهاد؟

اکنون ببینیم این دیوار را چه کسی بنیاد نهاد؟ گزارنده‌گان (مفسرین) قرآن چون از دره داربال آگاهی نداشتند، بیشتر آنان چنین پنداشتند که همین دیوار دربند، دیوار ذوالقرنین است. چنانکه بیضاوی و پس از آن رازی چنین پنداری دارند. ولی سزاوار این بود خوب باریک شوند ببینند آیا این دیوار با آنچه که از دیوار ذوالقرنین در قرآن آمده سازش دارد یا خیر؟

در قرآن میگوید ذوالقرنین به جایی رسید که در دوسوی آن دو دیوار بزرگ از کوه بود.

دیوار دربند با این گفته از قرآن جور نمی‌آید. زیرا یکسوی آن به دریا می‌پیوندد.

باز میگوید ذوالقرنین پاره‌های آهن و مس در آنجا به کار برد. اما دیوار دربند از سنگ ساخته شده و نشانه‌هایی از مس و آهن در آن دیده نمی‌شود.

از اینها که بگذریم، ذوالقرنین دیوار را میان دو کوه ساخته که راه آمد و رفت را بیند. اما این دیوار دربند، دیواری است بدرزای سی میل که هیچ جور گذر کوهستانی و دره‌ای را نمی‌بندد. بلکه از کرانه دریای مازندران بسوی کوهستان بالا میرود.

دیوار دربند

از آنجائی که دیواره داریال و دیواره دربند هر دو در یک سرزمین هستند و دوری چندانی هم در میان آن دو نیست، از این رو پژوهنده‌گان در این باره دچار لغزش شده‌اند.

نویسنده‌گان عرب بر پایه گفته‌های یادشده از روزگار ساسانی، بنیاد دیوار دربند را از انوشیروان میدانند. مسعودی و حموی در این باره بدرزا گفت‌وگو کرده‌اند. در اینجا یک دشواری پیش می‌آید و آن این است یوسف نویسنده یهودی که در سده یکم مسیحی میزیسته، از این دیوار نام برده و بی‌گمان به پایان رساندن این دیوار به انوشیروان نمی‌رسد. یوسف و پروکوپیوس بنیادگذاری آنرا از اسکندر دانسته‌اند. همه سرگذشت اسکندر بر ما روشن است و در هیچ جایادی از بی‌ریزی این دیوار بدست او نشده.

اسکندر از راه شام به ایران تاخت و تاپنجاب پیش راند و هنگامی که از پنجاب بازمی‌گشت در بابل درگذشت. هیچ‌گونه نشانی در دست نداریم که اسکندر این دیوار را ساخته باشد. نویسنده‌گان هم‌زمان او هم در این باره چیزی ننوشته‌اند. دشواری دیگر اینکه اگر دیوار قفقاز را انوشیروان ساخته باشد، چگونه می‌توانیم این راز را بگشائیم و بنیادگذار آنرا بشناسیم؟

انوشیروان از سال ۵۳۱ مسیحی تا سال ۵۷۹ پادشاهی کرده. یوسف تاریخ‌نویس که در سده نخست مسیحی و پروکوپیوس که در ۵۲۸ میزیسته، چگونه می‌توانسته‌اند این دیوار را ببینند؟

همه این دشواریها برای این است که مردم هر دو دیوار یعنی دیوار داریال و دیوار دربند را یکی دانسته‌اند و از این رو بنیاد آنرا برخی از اسکندر و گروهی از انوشیروان دانسته‌اند.

همانجوری که گفتیم در آن سرزمین دو دیوار است و نیازی به این نیست که

ساخته شدن هر دو را در يك زمان پنداریم. آیا دیواری که یوسف یهودی از آن نام میبرد، همان دیوار دربند است یا بند داریال؟ اگر دیوار دربند باشد نمی توان آنرا از انوشیروان دانست. زیرا زمان زنده گی یوسف پیش از زمان انوشیروان بوده. هنگامی که از دیدگاه گواهی های تاریخی نگاه کنیم، خواهیم دانست نگاه یوسف و پروکوپئوس به دیوار دربند نبوده، بلکه به دیوار داریال بوده که در سده ششم پیش از مسیح به دست کورش ساخته شده است.

اما دیواری که نویسندگان پس از زمان یوسف از آن نام برده اند، همان است که بنام دیوار خزر خوانده شده و بی گمان جز از دیوار دربند نمی تواند باشد. زیرا دیوار داریال را هیچگاه نمی توان بنام دیوار خزر یا دیوار دربند خواند. چنانکه جلوتر از این گفتیم، نویسندگان عرب دیوار دربند را از انوشیروان میدانند و درباره چگونگی ساختمان آن بدرزا گفت و گو میکنند.

نیازی به این نیست که نوشته های آنان را در این باره نادرست پنداریم. می توانیم بگوئیم دیوار نامبرده در زمان اوساخته شده و بجز دیوار داریال است که پروکوپئوس آنرا دیده است.

در اینجا يك سخن میماند و آن این است که چرا یوسف و پروکوپئوس بنیاد دیوار داریال را از اسکندر دانسته اند؟ در اینجا می توانیم بگوئیم که فریب نام و آوازه اسکندر را خورده اند و یا اینکه يك لغزش تاریخی بدانها دست داده است. رویهم رفته در این باره دچار لغزش شده اند. افسانه ها و داستانهای کهن، پس از پیروزی های اسکندر بیشتر کارهای بزرگ را بنام او یاد میکنند و همه اینها پس از ترجمه، در نوشته های عربی راه یافته و بجا مانده است. چنانکه نظامی هم پس از آنکه اسکندرنامه را سرود، از همین افسانه ها مایه گرفت و دیوار یاجوج و ماجوج را بنام او یاد کرد. اما نویسندگان دیگری که از این گذرگاه نام برده اند، هیچگاه از وابستگی آن به اسکندر سخن نگفته اند. از

آن‌هاست تا سی‌توس (Tacitus) ولیدوس (Lydus) که گویند رومی‌ها این‌جا را دروازه خزر نامیده‌اند.

این را هم باید بدانیم که اسکندر چندین در اندیشه مرزهای اپاختر ایران نبود ، ولی انوشیروان همیشه آن سامان را در جلو چشم داشت و از این روی بود که دیوار دربند را در آن‌جا بنیاد نهاد.

در زمان کورش بزرگترین بیم از سوی تیره‌های سیت بسوی آسیای باختری بوده و تاخت و تاز و چپاول آنان نیز از تنگه داریال می‌گذشته ، ولی باگذشت زمان کم‌کم از بیم و زیان آنها کاسته شد و بجای آن در زمان انوشیروان بیم و هراس از سوی روم خاوری و امپراتوری بیزانس برای ایران به چشم می‌خورد.

نه تنها رومی‌ها از سوی باختر و از راه آسیای کوچک به ایران می‌تاختند ، بلکه دسته‌های تاتار و ترك نیز که در اپاختر و دشتهای اورال و سرزمین‌های پیرامون دریای خزر پراکنده بودند ، به اپاختر ایران یورش می‌آوردند. برای همین بود که انوشیروان ناگزیر شد برای جلوگیری از این تاخت و تازها دیوار دربند را بسازد.

زیر نویسهای دکتر باستانی پاریزی

فشرده پژوهشهای شادروان ابوالکلام آزاد را که روشنگر از باستانی بود نوشتیم و سد یا جوج و مأجوج یا دیوار آهنی کورش بزرگ را شناختیم که همان دیوار داریال میباشد. اکنون برخی زیر نویسهای را نیز که آقای دکتر باستانی پاریزی در کتاب ذوالقرنین یاد کرده میآوریم تا بر آگهیها افزوده شود. اینک ساده شده آن زیر نویسها:

۱- از رویه ۱۵۰ تا پایان ۱۵۲: عبدالله بن خردادبه یکی از ترجمانان خلیفه میگوید شبی معتصم در خواب دید که این سد یا دیوار شکافته شده. پس پنجساعتن از راه باب الأبواب بدان جایگاه رفتند و دیدند آن دیوار از پاره آهنهایی که میان آنها را با سرب گداخته بهم پیوسته و جوش دادهاند ساخته شده. آن دیوار را دری بود کلیدانه شده (قفل شده) و نگاهداری آن با مردی بود که در آن نزدیکی خانه داشت (ترجمه از آثار الباقیه چاپ اروپا رویه ۳۶).

در جهان نامه این داستان بشیوهئی درازتر و به زمان متوکل بسته گسی دارد و بدینگونه میباشد: «چنین گویند متوکل که خلیفه بود و برادر واثق بود، خواست از چگونگی سد یا جوج و مأجوج آگاه گردد. سرشناسی را از ویژه گان خویش چهارپای و مال فراوان داد و او را فرستاد تا در این باره پژوهش کند و آگهیهایی به دست

آورد ... برفت و باز آمد . گمت از سامره... برقتیم بهمرز ارمینیه. به شهر تفلیس رسیدیم و از آنجا به ولایت سریر رفتیم و از آنجا به خزر . پس از آن در هر جا سوارانی می گرفتیم بیست و پنجسروز برقتیم . برخی جاها در آبادانی و برخی در ویرانی. تا به زمینی رسیدیم سیاه. ازوی بوی ناخوش می آمد (گویا به باکورسیده اند). پس از آن ده روز دیگر برقتیم . به زمینی رسیدیم دروی شهرها و دیهها... پس از آن ۲۷ روز میرفتیم تا به باروهای چند رسیدیم ویران نزدیکی کوهی بزرگ و از همه آن دژها و باروها یکی آبادان بود و دروی تنی چند بودند. از آنان نشان خواستیم. گفتند این دیوار از این کوه باشد. پس ما را به درهئی نشان دادند. میرفتیم تا آنجا رسیدیم. دره ای فراخ بود و دروی بیرون سنگهای بزرگ. از جانور و روئیدنی و چیزهای دیگر در آنجا نشانی نبود. پس در این دره نزدیک سه فرسنگ یا بیشتر برقتیم. به تنگنایی رسیدیم که از هر سوی کمر بود و از این کمر تا به آنجا نزدیک پنجاه گز و بگفتهئی پانزده گز. اما بلندی کمر خیلی زیاد بود . چنانکه بهیچ جوری نشد بدانجا رفتن ... پس باز گشتیم و به راهی دیگر آمدیم. و آنجا جانور بسیار است همانند آدمی، اما خردتر... و ایشان از گونه جانوردشتی (از جنس وحش) باشند . و در روزگاران کهن، به جای دیوار (سد) از این دره میگذشته اند و بدین سوی می آمده و مردمان را رنج می- رسانیده و اگر جایی کشت میدیده اند ، میخورده اند و اگر آدمی بی جنک ابزار می یافته اند، نابود میکرده اند و از بسیاری ایشان مردم به ایشان درمانده بودند . چنانکه در قرآن از آن یاد میکند و میگوید: ان یأجوج و مأجوج مفسدون فی الارض». پس چون ذوالقرنین آنجا رسید و از کار آنها آگاهی یافت، چندی در آن سرزمین درنگ کرد و به گوشه و کنار جهان کس فرستاد تا گروهی از آهنگران و رویگران گرد آوردند و چندانکه میشد، مس و روی و ارزیز فراهم آوردند و این دیوار در میان این دو کمر از این تنگنا برهم ریختند تا راه ایشان بسته شد. زیرا

در این کوه هیچ راه دیگر نبود مگر این درّه « از جهان نامه، مصحح دکتر محمد امین ریاحی، رویه ۱۱۲) .

۲- از رویه ۱۵۴: از بنیادهای بزرگ، باب الابواب است و آن شهر دربند خزر را گویند که يك سوی او کوه است و آنرا کوه قبق گویند. دیگر سوی آن دریاست. یعنی دریای کوچک آبسگون و دودیوار باره این شهر از کوه درآمده است و به دریا در شده و این دیوارها از سنگ است و گویند آنچه در دریاست ارزیز می گداخته اند و فرو میریخته اند تا با کف آب برابر شده. آنکاه به سنگ بر آورده اند و این دودیوار چندانکه به دریا در میشود، تنگتر میگردد و بهم نزدیکتر میآید تا سپس میان ایشان باندکی باز آید. (جهان نامه مصحح دکتر محمد امین ریاحی رویه ۸۲) .

۳- از رویه ۱۵۷- پس از آنکه شهنشاه (انوشیروان) از مداین که در آن هنگام تختگاه شاهان عجم بود برای درست کردن (تعمیر و مرمت) باب الابواب به شروان و کناره دریای خزر روانه شد، گنجهای اندوخته را در این کارا زانی داشت و کار بند (سد) به پایان نیامد. پس از اندیشه و کنکاش دریافت که هیچیک از بزرگان ایران را آنچنان دارائی نباشد که بسنده بازمانده هزینه شود. مگر آذرماهان (فرمانروای کرمان) و از او دارائی زیاد و پول خواستن ناسازگار با دادگری و آئین پادشاهان است. از این رو خود با هزارتن کارگرهای ویژه به ایلغار به گواشیر اندر شد و بخانه آذرماهان فرود آمد...

آذرماهان گفت با اندازه ئی سیم و دارائی به اردوی کیوان شکوه بفرستم که کار بند به پایان رسد. شهنشاه را کام روا گردید و نویسند که از دارائی کرمان کار بند به انجام رسید .

(از تاریخ کرمان مصحح مترجم این کتاب رویه ۲۴)

بهره گیری

https://t.me/shenakht_lib

کتاب به پایان رسید. سپاس خدا را که بهره گیری های خوبی شد. بهره گیری ها این بود که ایرانیان پاک سرشت بزبان خدا درقرآن و بزبان پیغمبر اسلام بنیکی یاد شده اند. سزاوار این است که ایرانیان ازراه اندیشه و گفتار و کردار نیک، خود را خوب بپرورانند تا درخور این ستایشها باشند. زیرا ستایش درباره آن کسانی خواهد بود که اندیشه و گفتار و رفتارشان با آنچه که از زبان خدا و پیغمبر آمده، جور و سازگار گردد. یعنی بکوشند که دانش بدست بیاورند اگر چه در جاهای دور باشد و بدست آوردن آن با رنج توان فرس همراه گردد. زیرا با بدست آوردن دانش و از راه بکار بردن آن است که آدم میتواند برای مردم سود بخش باشد و نام نیک جاودانی از خود به یادگار گذارد. بهره گیری دوم اینکه دانستیم ذوالقرنین در قرآن همان کورش بزرگ و سد یا جوج و مأجوج هم دیوار داریال در سوی اباختر میباشد و افزون بر آن، دیوار دیگری هم بنام دیوار دربند در نزدیکی های آن است.

روانش شادباد ابوالکلام آزاد که با آموزش ایزدی این راز را باز کرده و درهای دانش را از داستان ذوالقرنین در قرآن به روی مردم گشوده است که اینک مردم آنرا میخوانند و در برابر سخنان روشنائی بخش قرآن و پیامبر

خدا سرفرود میآوردند .

گفتار خود را به پایان میرسانم و ازخدای بزرگ برای همه کسانی که آرزوی سودبخش بودن را دارند، درخواست پیروزی و کامیابی میکنم.

https://t.me/shenakht_lib

چاپ پرچم

بهمن ماه سال ۱۳۵۰ برابر سال ۲۵۲۱ شاهنشاهی

کارهای دیگر نکرانده

- ۱- یکتاپرستی در ایران باستان
- ۲- جشنهای ایران باستان
- ۳- فرهنگ اورنگ
- ۴- سد در (چاپ صدر با یادداشتها)
- ۵- چاپ دوم آئینه آئین مزدیسنی با یادداشتها
- ۶- بخش یکم بررسی یسنا
- ۷- بخش دوم بررسی یسنا
- ۸- بخش سوم بررسی یسنا
- ۹- بخش چهارم بررسی یسنا
- ۱۰- گزارش گاتاها (های ۲۸)
- ۱۱- گزارش گاتاها (های ۲۹)
- ۱۲- گزارش گاتاها (های ۳۰)
- ۱۳- همبستگی دراوستا
- ۱۴- سوشیانت
- ۱۵- گزارش بهرام یشت
- ۱۶- گوهرهای نهفته
- ۱۷- خجسته سرودها
- ۱۸- امشاسپندان
- ۱۹- فره وهر
- ۲۰- زال ورودابه
- ۲۱- رستاخیز فریدون
- ۲۲- گرد شناسی
- ۲۳- بخش یکم فرهنگ کردی
- ۲۴- بخش دوم فرهنگ کردی
- ۲۵- خسرو شیرین خانای قبادی با بررسیها
- ۲۶- ماه نیایش
- ۲۷- سرودههای باباطاهر همدانی
- ۲۸- آتش نیایش

لغز شهای چاپی

<u>دردست</u>	<u>نادردست</u>	<u>ردسته</u>	<u>رویه</u>
مسلمانانی را	مسلمانانی را	۱	۱۱
شاهنشاهییش	شاهنشاهییش	۱۲	۴۲
کابرایاس	کابرایاس	۹	۴۳

https://t.me/shenakht_lib



اورنگ